إِعلان الجهاد

بقلم/ دكتور الشيخ عبدالله عزام رحمه الله

ترجمه و تحقیق

ابن عبداللطیف بابکرخیل

- أبو مصعب الخراسانی -

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه :

اخلاص نیت در جهاد فی سبیل الله:

جهاد از بزرگترین فرائض و افضل ترین آنها نزد الله متعال میباشد، و الله متعال هیچ عبادتی را بدون نیت صاحب آن قبول نمی کند، و آن ثواب بزرگ و پاداش عظیمی را که الله متعال برای مجاهدین در نظر گرفته و آماده ساخته است برای عابدان و زاهدان در نظر نگرفته و آماده نساخته است، اما این ثواب و پاداش بزرگ متوقف به اخلاص نیت صاحب آن به الله عزوجل میباشد، زیرا الله تعالی هیچ عمل نیکی را نمی پذیرد مگر به دو شرط:

الف: اخلاص نیت: یعنی عمل شخص خاص برای الله تعالی باشد.

ب: عمل اش درست باشد- یعنی موافق با سنت نبی صلی الله علیه وسلم.[1]

همانطوریکه احادیث زیادی نیز در مورد اخلاص نیت آمده و بالای آن تاکید صورت گرفته است ، و بنده تشویق شده است که هر عمل نیک را خاص برای الله عزوجل انجام دهد بدون اینکه آلوده به اغراض دنیوی و هوای نفس چون: أجرت و مال و یا نکاح زنی... بوده باشد همانطوریکه اولین حدیث بخاری به همین امر دلالت دارد:

«إنما الأعمال بالنیات و إنما لکل امریء ما نوی فمن کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته لدنیا یصیبها، او الی امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه».

ترجمه: اعمال همه بستگی به نیت دارد و حاصل هر عمل آن بود که بدآن نیت صورت گرفته است، اگر هجرت بخاطر الله و رسول او بوده باشد پس اجر هجرت در راه الله و رسول او برایش

---

[1] . همانطوریکه در روایت صحیح از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید:« إن الله یقول : أنا خیر شریك ، فمن أشرك بي أحدا فهو لشریکي ! یا أیها الناس! أخلصوا الأعمال لله ، فإن الله عز وجل لا یقبل من العمل إلا ما خلص له ، و لا تقولوا : هذا لله و للرحم و لیس لله منه شيء ! و لا تقولوا : هذا لله و لوجوهکم، فإنه لوجوهکم ، و لیس لله منه شيء " . سنن الدارقطني \سلسلة الأحاديث الصحيحة».

داده میشود، و اگر هجرت اش بخاطر دنیا و (متاع آن) بوده باشد و یا برای ازدواج با زنی پس حاصل هجرت اش همان بود که بخاطر آن هجرت نموده است.

همچنان امام احمد و ابن ماجه حدیثی را از طریق زید بن ثابت روایت میکند که نبی صلی الله علیه وسلم گفت: «**من کانت همه الآخرة جمع الله له شمله و جعل غناه فیه قلبه و آتته الدنیا راغمة و من کانت همه الدنیا فرق الله علیه امره و جعل فقره بین عینه و لم یأته من الدنیا إلا ما کتب الله له**»[2].

ترجمه: هر کسیکه تشویش اش از آخرت اش باشد الله متعال فکرش را جمع ساخته (و از حسن عاقبت اش قلب او را آسوده میگرداند) و دنیا و متاع دنیا را فراوان در اختیارش میگذارد در حالیکه او هیچ رغبت به آن نداشته و در فرار از آن میباشد، و هر آنکه تشویش اش از دنیا باشد الله این تشویش و نگرانی اش را افزایش داده و فقر اش را در مقابل چشمانش قرار میدهد، و از متاع دنیا هیچ گشایشی برایش نداده مگر آنچه را که در نصیب وی نوشته شده است.

و از زید الشامی روایت است که میگوید: « **إني لأحب أن تكون لي نية في كل شيء حتى في الطعام والشراب ، وعنه أنه قال : إن و في كل شيء تريد الخير حتى خروجك الى الكناسة ، وعن داوود الطائي قال :**

رأيت الخير كله إنما يجمعه حسن النية ، وكفاك بها خيرا وإن لم تنصب ».

ترجمه: من دوست دارم که در هر امری دارای نیت (نیکی) باشم حتی در خوردن و نوشیدن، و همچنان از او روایت است که گفت: در همه چیز و هر امری باید خیر را خواست حتی در خارج شدن ات بسوی زباله دانی».

و از داوود الطائی روایت است که گفت: در هر کاری که با حسن نیت انجام شده بود خیر را دیدیم، و برای تو این کفایت میکند که در آن امر اراده خیر داشته باشی هرچند آن امر انجام نگردد.

همچنان میگوید: «**و البر همة التقى، ولو تعلقت جوارحه بحب الدنيا لردته يوما نيته الى أصله**».

---

[2]. صحیح الجامع للألبانی: ۶۵۱۶

ترجمه: تقوی همانا قصد و نیت پرهیزگاری و (مانع شدن خویش از هوای نفس) است، هرچند اعضا و جوارح اش متمائل به دوستی دنیا باشد، بازهم روزی باز گشت اش بسوی اصل نیت (صالح اش) میباشد.

و از یوسف بن أسباط روایت است که گفت:«**تخلیص النیة من فسادها أشد علی العالمین من طول الإجتهاد**».

ترجمه: خالص گردانید نیت نسبت به فساد آن و کثرت کوشش (درین راه) برای مردمان سخت تر است.

و از مطوف بن عبدالله روایت است که گفت: «صلاح القلب بصلاح العمل: و صلاح العمل بصلاح النیة».

ترجمه: صحت و درستی قلب در صحت و درستی عمل بوده، و صحت و درستی عمل به صحت و درستی نیت وابسته میباشد.

و از بعضی سلف صالح روایت است که گفته اند: **من سره أن یکمل له عمله فلیحسن نیته، فإن الله عزوجل یأجر العبد إذا أحسن نیته حتی باللقمة**.

ترجمه: هر کسیکه دوست داشته باشد که عمل اش تکمیل گردد ، پس باید نیت خویش را نیک گرداند، زیرا الله متعال پاداش بنده گان خویش را که دارای حسن نیت باشند میدهد هرچند با لقمه ای از(غذا) هم باشد.

و از ابن المبارک روایت است که گفت: **رب عمل صغیر تعظمه النیة، ورب عمل کبیر تصغره النیة**.

ترجمه: صاحب عمل کوچک را نیت نیک و صالح اش بزرگ و باعزت (در دنیا و آخرت) میسازد و صاحب عمل بزرگ را نیت اش کوچک و پست (در دنیا و آخرت) میگرداند.

و ابن عجلان میگوید: **لا یصلح العمل إلا بثلاث: التقوی لله و النیة الحسنة و الإصابة**.

ترجمه: عمل درست نمیشود مگر با تحقق سه چیز: تقوی از الله، نیت حسنه، (و موافقت آن با سنت).

و از فضیل بن عیاض روایت است که گفت: إنما **یرید الله عزوجل منک نیتک و إرادتک**.
ترجمه: بدون شک آنچه الله عزوجل از تو میخواهد نیت و اراده (نیک و خالص) تو برای الله است.

و از یوسف بن اسباط روایت است که گفت: **إیثار الله عزوجل أفضل من القتل فی سبیل الله**.
ترجمه: ایثار و از خودگذری در مقابل الله عزوجل افضل تر از جهاد در راه الله است.

و در صحیحین از ابی موسی الأشعری روایت است که گفت: «**أن أعرابیا أتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال : يا رسول الله الرجل يقاتل للمغنم ، والرجل يقاتل للذكر ، والرجل يقاتل ليرى مكانه ، فمن قاتل في سبيل الله ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله**».
ترجمه : شخصی اعرابی (بادیه نشین) نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله شخصی بخاطر بدست آوردن غنیمت جهاد میکند، و شخص دیگری بخاطر آنکه یاد آوری گردد (و شجاع و دلیر گفته شود) و شخصی دیگر بخاطر آن میجنگد تا عزت و منزلت بدست بیآورد، پس چه کسی در راه الله جنگیده است؟ نبی صلی الله علیه وسلم گفت: هر کسیکه بخاطر اعلای کلمة الله بجنگد در راه الله جنگیده است.

و در روایت مسلم آمده است: «**سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل يقاتل شجاعة ، ويقاتل حمية ، ويقاتل رياء ، فأي ذلك في سبيل الله ؟ فذكر الحديث**».
ترجمه: از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد کسی که بخاطر شجاعت، و عصبیت، و ریاء میجنگد پرسیده شد که کدام یک در راه الله است؟ نبی صلی الله علیه وسلم حدیث فوق را بیان کرد.

و همچنان در روایت دیگر آمده است: کسیکه بخاطر غضب و عصبیت میجنگد.

و نسائی با سند جید از ابی امامة روایت میکند که گفت:«**جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال : أرأيت رجلا غزا يلتمس الأجر والذكر ماله ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ؛ إن الله لا يقبل من العمل الا ماكان خالصا وابتغي به وجهه**»[3].

ترجمه: شخصی نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: فردی را دیدیم که بخاطر دست یافتن اجرت و شهرت و مال غنیمت میجنگد؟ پس رسول صلی الله علیه وسلم گفت: الله هرگز عملی را قبل نمی کند تا زمانیکه خالصاً برای او و کسب و طلب رضایت او باشد.

و ابو داود از ابی هریره روایت میکند:«**أن رجلا قال : يا رسول الله رجل يريد الجهاد وهو يريد عرضا من عروض الدنيا ، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : لا أجر له**»[4].

ترجمه: مردی گفت: کسی میخواهد جهاد بکند، اما او وسعت و مال دنیا را میخواهد، پس نبی صلی الله علیه وسلم گفت: هیچ اجر و پاداشی برای او نیست.

و امام احمد و ابوداود از معاذ بن جبل روایت میکند که نبی صلی الله علیه وسلم گفت : «**الغزو غزوان ، فأما من ابتغى وجه الله ، و أطاع الإمام ، و أنفق الكريمة ، و ياسر الشريک ، و اجتنب الفساد ، فإن نومه و نبهه أجر كله ، و أما من غزا فخرا ، و رياء و سمعة و عصى الإمام و أفسد في الأرض فإنه لم يرجع بالكفاف**»[5].

ترجمه: جنگ (در راه الله) دو نوع است ، پس آنانکه (ازین جنگ خویش) طالب رضایت الله باشد ، و از امام خویش اطاعت کند ، و سخاوتمندانه انفاق نماید ، و با دیگران تساهل و آسانگیری نماید ، و از فساد اجتناب کند ، پس خواب و خیالش همه اجر دارد ، اما کسیکه از برای فخر و ریاء و شهرت جنگید و از اطاعت امام سرکشی نموده و در زمین فساد برپا کرد ، پس برای او هیچ چیزی جز فقر و عجز بر نمیگردد.

---

[3] . قال الشيخ الألباني : حسن صحيح

[4] . قال الالبانى (حسن لغيره)

[5] . مسند احمد :تعليق شعيب الأرنؤوط : إسناده ضعيف / سنن النسائى :قال الشيخ الألباني : حسن

و ابو داود از عبدالله بن عمرو روایت میکند که گفت : برای نبی صلی الله علیه وسلم گفتم یا رسول الله مرا از جهاد و جنگ (در راه الله) با خبر ساز ، پس گفت : «**إن قاتلت صابراً محتسباً جعلک الله صابراً محتسباً ، و إن قاتلت مرائیاً مکاثراً بعثک الله مرائیاً مکاثراً ، علی اي حال قاتلت او قتلت بعثک الله بتلک الحال**»[٦].

ترجمه: اگر از روی صبر و کسب اجر و پاداش در راه الله جنگیدی پس الله تو را صابر و صاحب اجر و پاداش میگرداند ، و اگر از روی خود نمائی و افتخار جنگیدی پس الله تو را به همانگونه خونمائی و شهرت (اما بدون هیچ گونه اجر و پاداش) بر می انگیزد ، و به همین ترتیب به هر حال و انگیزه ئی که کشتی و یا کشته شدی پس الله تو را به همان حالت بر می انگیزد .

و از ابی هریره روایت است که از نبی صلی الله علیه وسلم شنید که میگفت : «**إن اول الناس یقضی یوم القیامة علیه رجل استشهد فأتي به فعرفه نعمه فعرفها فقال : ما عملت فیها ؟ قال : قاتلت فیك حتی استشهدت . قال : كذبت ولكنك قاتلت لأن يقال جريء فقد قيل ثم أمر به فسحب على وجهه حتى القي في النار ، ورجل تعلم العلم وعلمه ، وقرأ القرآن فأتي به فعرفه نعمه فعرفها . فقال ما عملت فيها ؟ قال : تعلمت العلم وعلمته ، قرأت القرآن فيك . قال : كذبت ولكنك تعلمت العلم ليقال عالم ، وقرأت القرآن ليقال قارىء فقد قيل ، ثم أمر به فسحب على وجهه حتى القي في النار . ورجل وسع الله عليه وأعطاه من أصناف المال فأتي به فعرفه نعمه فعرفها ، فقال ما عملت فيها ؟ فقال : ما تركت من سبيل تحب أن ينفق فيه إلا انفقت فيها لك ، قال : كذبت ، لكنك فعلت ليقال : هو جواد ، فقد قيل ، ثم أمر به فسحب على وجهه حتى القي في النار وفي الحديث : إن معاوية لما بلغه هذا الحديث بكى حتى غشي عليه ، فلما أفاق قال : صدق الله ورسوله ، قال عزوجل : ؛ من كان يريد الحياة الدنيا وزينتها نوف إليهم اعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون ، أولئك الذين ليس لهم في الآخرة إلا النار**[٧]».

ترجمه: نخستین مردمانی که در مورد شان در روز قیامت فیصله میگردد مردی است که در راه الله شهید شده باشد پس او آورده میشود نعمت ها برای وی فهمانده میشود پس میشناسند و همه آنها را میفهمد ، بعد از آن برایش گفته میشود ، به چه منظور آن همه را انجام داده ای؟ می گوید : برای

---

[٦] . سنن ابی داود قال الشيخ الألباني : ضعيف

[٧] . مسلم.

تو جهاد کردیم تا آنکه شهید شدم ، الله میگوید دروغ گفتی برای من شهید نشدی و نه برای من جهاد کردی ولیکن این کار را برای آن انجام دادی که گفته شود فلان شخص شجاع و دلیر است . واین سخن نیز در حق تو گفته شد ، پس دستور میدهد تا او را بر رویش کش کرده در آتش اندازند ، و شخصی دیگریکه در حق او فیصله کرده میشود کسی است که الله برای او انواع مال و ثروت را داده است پس او آورده میشود و آن نعمت ها را برایش می شناساند او آنها را میشناسد و می فهمند پس گفته میشود ، چرا به این همه عمل کرده ای ؟ می گوید : هیچ راهی را که تو می پسندیدی نگذاشتم مگر اینکه پول خویش را در آن مصرف کردم ، و آن مصرف برای تو بود ، الله میگوید دروغ گفتی این کار کردی برای آنکه گفته شود که تو سخی و جواد گفته شوی ، سپس امر کرده میشود تا بر رویش به آتش انداخته شود ، سپس در حق مردی فیصله می شود که خودش علم آموخت و به دیگران هم تعلیم داد و قرآن هم می خواند و آن را می آورند و برایش می فهمانند و باز برایش می گوید که در آن ها چه کردی ؟ می گوید : علم یاد گرفتم و دیگران را هم تعلیم دادم و خاص به تو قرآن خواندم ، میگوید دروغ گفتی تو علم آموختی تا برایت گفته شود که تو عالم هستی و قرائت خواندی تا برایت گفته شود که تو قاری هستی ، سپس امر کرده میشد تا بر رویش کش کرده و به به جهنم انداخته شود.

و در حدیث دیگر آمده است که زمانیکه این حدیث به معاویه خوانده شد گریان کرد تا آنکه از هوش رفت ، زمانیکه به هوش آمد گفت : الله و رسول اش راست گفته است ، الله متعال میفرماید :**{مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ، أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ}**.

– اعلان جهاد:

اسلام دین راستین و واقعیت مطلق بوده و جز با مثل اش آنچه واقعیات و استوار است تعامل ندارد ، و با وقائع جز با وسائل مقرر شده مواجه نمیگردد ، جهاد نیز یکی ازین واقعیات و وسائل بوده واز جمله عبادت جمعی میباشد، و جز با جماعت که در مقابل مجتمع جاهل و کافر مواجه گردد بوجود آمده نمی تواند ، از همین جهت جهاد در مکه به سبب ضعف مسلمانان و قلت تعداد آنان و ناتوانائی شان در برابر جماعات جاهلی فرض نگردیده بود.

پس جهاد یک نوع از عبادت جمعی بوده ؛ و لازم است اولی الامر شرعی درین عبادت امیر جماعت مسلمانان باشد، و او کسی است که جهاد را اعلان میکند ، پس گفته میتوانم که امیر المؤمنین شخص صاحب الشأن در قضایای جهاد و صلح میباشد و این بدلیل آنست که امام نائب (نماینده) صاحب شریعت برای حفظ دین و سیاست دنیا میباشد ، همانطوریکه قول الماوردي نیز بدان صراحت دارد: ***و امام برای آن امام و پیشوا قرار داده شده است که دین را حفاظت و دیار (مسلمانان) را حراست نماید ، و مرز ها را نگهدارد و حدود الله را اقامه دارد و حقوق مردمانان را حفظ و از اعراض ایشان صیانت کند ، و غنائم را تقسیم و شعائر اسلام را برپار دارد ، مانند؛ امر به نماز ، جمع آوری زکات و برپائی روزه و حج و تعزیر اهل فساد.***

ابن قدامة در المغني میگوید: و امر جهاد موکول به امام و اجتهادش بوده و بر رعیت اطاعت از او در هر امری (مشروع) که وی را در آن میبینند واجب میباشد.

و بسیاری از علماء و فقهاء به حرمت و کراهیت جهاد بدون اذن امام قائل هستند ، اما در عین وقت به عدم استأذان امام در امور جهاد در موارد ذیل نیز قائل میباشند:

۱ – هرگاه امام جهاد را معطل گرداند.

۲ – هنگام فوت مصلحت استئذان.

۳ – هنگامیکه ظن یقینی موجود باشد که امام به جهاد اجازه نمیدهد.

همچنان فقهاء نیز اظهار داشته اند که : در عدم موجودیت امام نیز جهاد بسبب فوت مصلحت مرتب بر جهاد معطل نمیگردد ، و هنگامیکه امام ناپدید گردد، علماء جایگاه و مقام امام و رؤسا ای واجب الاطاعت را در میان جماعات خویش احراز میکنند ، و به این ترتیب بعنوان امیر حرکات

اسلامی میگردند و علماء اشخاص صاحب اکرام و منزلت و قابل اطاعت هستند هنگامیکه تقوا و علم ایشان برای همگی آشکار باشد ، و سادات اقوام در خلاء وقت (عدم موجودیت یا فقدان امام و خلیفه) امیر ایشان هستند ، و همینطور علماء جمیعاً به این امر اتفاق کرده اند که : بر امام لازم است که باید سالانه لشکری را بسوی شهر های کفار یک یا دو بار اعزام نماید تا آنکه فرض کفائی ساقط گردد ، زیرا فرض کفائی جهاد محقق نمیگردد مگر به اینکه لشکریان اسلام در سال یک یا دوبار حد اقل برای جهاد به سوی مرز های دشمن کافر برود در غیر آن خود و امت را گنهکار میگرداند.

مبحث اول: **اعلام جهاد برای کفار بر علیه شان:**

علماء در حکم جهاد قبل از اعلان آن برای دشمن اختلاف کرده اند ، زیرا این امر متوقف به حالت دشمن میباشد:

۱- **حالت اول**: زمانی است که میان مسلمانان و کفار عهد سابق و یا معاهده أمان و عقد ذمه موجود باشد ، درین حالت واجب است تا به آن وفاء، گردد و بر مسلمانان واجب است تا به شروط و عهد خویش پایبند باشند تا آنکه این عهد از طرف مقابل در جهتی از جهات نقض نگردیده باشد.

۲- **حالت دوم**: زمانی است که میان مسلمانان و کفار عهد سابق و یا معاهده أمان و ذمه موجود نباشد.

و این حالات هرکدام نیازمند تفصیل میباشد:

حالت اول: حالت عهد و پیمان میان مسلمانان و کفار.

معاهده های که میان مسلمانان و کفار منعقد میگردد دو نوع میباشد:

۱- **عقد دائم** : این عقد را عقد ذمه نیز میگویند.

و آن عبارت از عقد امان دائمی است که به نظر احناف برای کفار به صورت عموم داده میشود ، و به نظر شافعی آن عقدیست که صرفاً میان اهل کتاب و مجوس در مقابل دادن جزیه سالانه بمنظور حمایت و سکونت اش در دار اسلام با مسلمانان بسته میشود.

و این عقد باید لازماً از طرف جانبین مراعات گردد ، و برای امام جایز نیست تا عقد ذمه را در جهتی از جهات نقض کند هرچند از خیانت ذمیان هراس داشته باشد و آن هم درصورتی است که دلائل کافی برای اقامه اتهام بر علیه ایشان موجود نباشد ، اما این فرموده الله متعال که میفرماید:{ **فإما تخافن من قوم خيانة فانبذ إليهم على سواء**}؛ در مورد اهل عهود امان است نه در مورد اهل ذمه و صاحبان عقود دائمی ، آن کسانیکه در تحت سایه دولت اسلامی زندگی دارند.

بدینصورت عقد ذمه تا هنگامی باقی میماند که از طرف ذمی نقض نشده باشد ، و یا نظر به امورات و قرائن قاطعه معلوم گردد که ذمی قصد التزام به عقد را ندارد ، و یا اینکه به انجام جرائمی مبادرت نماید که عهد ذمه ای را که برای او و یا اهل وی داده شده است از وی ساقط گرداند ، مانند:

أ. **اهانت به مقدسات و معتقدات اصلی و بزرگ مسلمانان.**

مانند؛ دشنام دادن الله عزوجل و رسول او صلی الله علیه وسلم و یا بی حرمتی به مصحف ، که نزد جمهور فقهاء هیچ جزائی برای صاحب آن جز قتل مرتب نیست ، و شیخ الاسلام ابن تيمية در کتابش (الصارم المسلول على شاتم الرسول صلی الله علیه وسلم) دلایل کافی را درین مسئله جمع نموده است.

و قتل چنین افراد رأی مالکیه و شافعیه و حنابله میباشد ، اما احناف (به نظر جمهور ایشان) میگویند: عقد ذمه با دشنام دادن به نبی صلی الله علیه وسلم نقض نمیگردد ، اما ذمی به سبب دشنام اش به نبی صلی الله علیه وسلم تعزیر میگردد ، و تعزیر نزد احناف گاهی با نظر داشت مصلحت و سیاست به حد قتل میرسد ، و کمال بن الهمام در فتح القدیر و ابن عابدین در حاشیه اش وسائر مؤلفاتش این موضوع را تصریح نموده اند ، و قول درست نزد احناف نیز همین است که : عهد ذمه با دشنام دادن نبی صلی الله علیه وسلم نقض میگردد و دشنام دهنده کشته میشود.[8]

قاضی عیاض میگوید: اما ذمی هرگاه صریحاً رسول الله صلی علیه وسلم (و شعائر دین) را دشنام بدهد و (از رعایت قوانین اسلامی و موارد عقد) اعراض کند و یا بی حرمتی نماید ، میان اصحاب ما هیچ اختلاف درین نیست که او باید کشته شود در صورتیکه اسلام نیآورد ، زیرا ما برای آنان ازین خاطر ذمه و عهد امان نداده ایم (که دین ، رسول و معتقدات ما را دشنام بدهد) و این قول عموم علماء جز ابو حنيفة و الثوري ، و اتباع ایشان از اهل کوفه میباشد...و خالد بن

---

[8] . فتح القدير ۴/۳۸۱ ، رسائل ابن عابدين ۱/۳۵۳ ، حاشية ابن عابدين ۳/۳۸۶.

ولید زنی را که نبی صلی الله علیه وسلم را دشنام داده بود کشت ، و همچنان زن یهودی که در حمایت مسلمانان قرار داشت بدلیل آنکه آنها نبی صلی الله علیه وسلم را دشنام داده بودند و او را اذیت رسانیده بودند[9] .

و حکم قتل بر دشنام دهنده رسول الله صلی الله علیه وسلم همچنان بالای مسلمانان نظر به رأی جمهور فقهاء قابل تطبیق است ، اللیث میگوید: «**في المسلم يسب النبي صلى الله عليه وسلم إنه لا يناظر و لا يستتاب يقتل مكانه و كذلک اليهود و النصارى**».[10]

ترجمه: مسلمان که نبی صلی الله علیه وسلم را دشنام داده باشد، در همان مکانش بدون مناظره و طلب توبه کشته میشود و همینطور یهود و نصاری.

ب. **ارتکاب جرایم بزرگ توسط ذمی:** مانند؛ جاسوسی ، زنا با زن مسلمه ، قطاع الطریقی مسلمانان ، اعانت به اهل حرب برعلیه مسلمانان ، تزین کفر برای مسلمانان و به فتنه و شبه انداختن آنان در دین شان ، و یا پناه دادن کفار و جواسیس ایشان...

اما جاسوسی بر علیه مسلمانان: جزای آن قتل جاسوس میباشد و برابر است که جاسوس مسلمان باشد یا ذمی – و این رأی امام مالک بوده و ابن قیم نیز آنرا درین مسئله ترجح داده است .

و اما حنابله میگویند: دیده میشود اگر جاسوس ذمی بود این کارش سبب نقض عهدش میگردد و امام مسلمانان در بین قتل و به بردگی کشیدن و یا گرفتن فدیه و یا منت گذاشتن بروی (بخشش وی) اختیار دارد.

و احناف میگویند: در جاسوسی ذمی چیزی برای نقض عهد ذمه اش دیده نمیشود ولیکن بسبب این کار تعزیر میگردد ، و تعزیر نزد احناف تا حد قتل میرسد.

و در افغانستان : قاضی محمد عمر در پروان برایم گفت: من بر بالای بسیاری از جواسیس حکم قتل را صادر کرده ام اما تعزیراً نه حداً.

اما جرائم دیگر : به مانند زنا با مسلمه ؛ به رأی جمهور مالکیه و حنابله : باعث نقض عهد ذمه میگردد ، و روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه مرد یهودی را که زن مسلمان را بر زنا

---

[9] . آثار الحرب للدكتور وهبة الزحيلي ص ۳۷۶.

[10] . أنظر أحكام القرآن للجصاص ۲۵۷/۴ .

مجبور گردانیده بود در بیت المقدس بدار زد ، و گفت: (ما علی هذا صالحناکم) – یعنی : ما بخاطر اینکار با شما صلح نکرده بودیم[11].

٢- **عقد مؤقت یا عهد أمان** : این عهد را همچنان بنام عهد متارکه جنگ (آتش بس) ، و موادعه و یا مسالمه و مصالحه نیز یاد میکنند: و تصمیم گیری در مورد آن در صلاحیت امام و خلیفه مسلمانان است که به کفار ویا اهل حرب چنین عقدی را بسته کرده و برایشان امان اعطاء نماید و برابر است که با یک فرد باشد و یا جماعتی ، اما مشروط به آنکه وقت و مدت آن معین و مصلحت صالح مسلمانان در نظر گرفته شده باشد.

و فقهاء شرط گذاشته اند که عهد امان برای کافر حربی در داخل دولت اسلامی بیشتر از مدت یک سال داده نمیشود ، و چون این مدت تکمیل گردد از وی جزیه گرفته میشود و در جمله ئی اهل ذمه داخل میگردد.

و احناف مدت برای اعتبار عهد امان را استمرار مصلحت مسلمانان شرط میدانند هرچند برای همیش ادامه یابد ، و چون هرگاه مصلحت مسلمانان و در هر زمانی که عهد قرار داشته باشد متوافر نگردد ، برای امام جایز است که عهد را فسخ نموده و انتهاء عهد را برای کفار اعلان نماید.

اما جمهور علماء : وفاء به عهد را برای همیش و دائم در صورت عدم موجودت غدر و خیانت شرط گذاشته اند ، یعنی هرگاه غدری از جانب طرف مقابل موجود نگردد امام نمی تواند با ایشان عهد را فسخ نماید.

و این عهد به مراتب در موقف ضعیف تر از عقد ذمه قرار دارد ، بناً برای امام جایز است که بمجرد آگاهی از خیانت و یا ظن غالب بر خیانت اجرای مواد معاهده را به تعلیق در آورد و یا فسخ آنرا اعلان نماید.

و اصل درین باب قول الله متعال است که میفرماید:{ **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ**}. و اصل در باب فسخ عهد این قول الله متعال است: {**وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ**}.

[11] . أنظر آثار الحرب للزحيلي ص ٣٧٣ ، به نقل از کتاب الأموال از أ بي عبيد ص ١٨١ ، و الخراج از أبي يوسف ١٧٨.

نقض عهد توسط کفار: اما هرگاه کفار عهد را نقض کردند به این حاجت نیست که به ایشان اعلان حرب صورت گیرد همانطوریکه از فعل نبی صلی الله علیه وسلم با یهودیان بني قینقاع ، بني النضیر ، بني قریظة ثابت است، که چون ایشان عهد را نقض کردند نبی صلی الله علیه وسلم بدون اعلان و آگاهی حرب با ایشان به غزو رفت ، و همینطور نبی صلی الله علیه وسلم با اهل مکه در هشتم هجری با نقض عهد حدیبیه (منعقد ششم هجری) به غزو پرداخت ، زیرا آنان قبیله بني بکر را بر ضد قبیله خزاعة – که از حلفاء (هم پیمانان) نبی صلی الله علیه وسلم بود مساعدت نموده بودند.

جصاص در أحکام القرآن (۲۵۲/۴) در تفسیر آیت فوق میگوید: یعنی و الله أعلم : هرگاه غدر و خدعه و قرار گرفتن شان بر علیه مسلمانان پنهان بماند ، و یا پنهانی این همه را انجام دهند بدون آنکه نقض عهد از آنان آشکار گردد ؛ پس همچون ایشان باید معاهده ایشان فسخ گردد یعنی فسخ معاهده و یا متارکه که بین تو (رسول الله صلی الله علیه وسلم) و آنان (کفار) وجود دارد به نزدشان بیانداز ؛ تا آنکه همه (اطراف پیمان) مساویا آگاه از موضوع گردند ، و این معنی قول الله متعال از { **علی سواء** } است ؛ تا (نشود) که تو را به وهم اندازند و بگویند: عهد را با آغاز جنگ نقض کرده ای.انتهی

و همچنان لازم است تا فسخ عهد برای دشمن اعلام گردد ، و همینطور باید مدتی برای آماده گی (جنگ) برایشان مهلت داده شود ، و جواز ندارد که بمجرد اعلام حرب بدون اعطای فرصت بالای آنان هجوم آورده شود.

انتهاء مدت عهد (پیمان):

پیمان ها اگر مواجه به فسخ و یا انفساخ نگردند با انتهاء مدت آنان منتهی میگردند ، و بعداً برای دشمن آگاهی داده میشود که ما اراده تجدید پیمان را نداریم ، و نیز برایشان مدتی مهلت برای آماده گی هرگونه حرب داده میشود.

امام احمد ، ابوداود ترمذي و نسائي حدیث صحیحی را روایت میکنند که حرف فوق را تصدیق میکند: «**کان بین معاویة و بین الروم عهد و کان یسیر نحو بلادهم حتی إذا انتقض العهد**

غزاهم ؛ فجاء رجل على فرس أو برذون[12] و هو يقول : الله اكبر الله اكبر وفاء لاغدر ، فنظروا فإذا عمرو بن عبسة ، فأرسل إليه معاوية فسأله فقال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : من كان بينه وبين قوم عهد فلا يشد عقدة ولا يحلها حتى ينقضي أمدها أو ينبذ إليهم على سواء فرجع معاوية ».

ترجمه: میان معاویه و رومیان پیمانی وجود داشت و این پیمان نافذ و جاری در شهر هایشان بود ، تا آنکه پیمان نقض شد و با ایشان جنگ صورت گرفت پس شخصی سوار بر اسپ یا اسپ اعجمی آمد در حالیکه میگفت: الله اکبر الله اکبر (به پیمان ها) وفاء گردد نه غدر ، چون متوجه شدند دیدند که عمرو بن عبسة بود ، پس معاویه شخصی را بدنبالش فرستاد و از او در مورد پرسید پس گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت: هرگاه میان او و قومی عهد و پیمانی وجود داشت پس از شدت کار نگیرد (و بالای آن سخت نگیرد و فضاء را بر ایشان تنگ نگرداند) و آنرا باز نکند (یعنی فسخ نکند) تا آنکه مدت آن انقضاء یابد ، و یا آنکه به مانند خودشان این عهد بسوی شان انداخته شود (یعنی فسخ و لغو برایشان اعلان گردد)، پس معاویه برگشت.

و فقهاء بر وجوب قتال با امام ظالم ، فاسق و فاجر اتفاق نظر دارند ، اما جمهور فقهاء به این رأی هستند که با امام غدار (غادر) قتال کرده نمیشود.

إنذار یا هشدار نهائی:

چون حاکم شهری قصد اعلان حرب به حکومت دیگری را نماید ، پس لازم است تا آنچه را در علم مصطلحات نو به (الإنذار النهائی) مسمی است به طرف مقابل ابلاغ نماید.

و در اسلام هشدار نهائی به سه شکل عرضه میگردد:

أ. اسلام (قبول اسلام).

ب. قبول خضوع در برابر دولت اسلام با دفع جزیه.

ج. و یا اعلان حرب.

رسانیدن حربی به پناهگاهش :

[12] . البرذون : الفرس الأعجمية.

هرگاه حربی ای خواستار امان (پناهنده گی) برای مدتی – جهت دانستن محاسن اسلام – گردد، و بعداً این مدت انتهاء یابد ، پس اسلام متعهد (و خواستار) رسانیدن اش به پناهگاهش است ، یعنی به موطن اش و یا مکانی که حیات و مصالح اش را تهدید نکند رسانیده شود.

و این مصداق این قول الله عزوجل است: {**وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ**}- التوبة.

ترجمه:

الإبعاد (**یا دور ساختن ذمی از ساحه ایکه خطر وی را تهدید میکند**) :

اما در حصه ذمی باید گفت: هرگاه ذمی عملی را انجام بدهد که بسبب آن پیمان (عهد) نقض گردد ، جمهور أئمه فقهاء میگویند: ذمی حکم حربی را بخود میگیرد ، و امام کاملاً در معامله با وی بمانند اسیر اختیار دارد: یعنی: در قتل ، به بردگی گرفتن ، فدیه ، منت گذاشتن (بخشیدن) ، تبادل او با اسری مسلمانان کاملاً اختیار دارد.

اما احناف : فدیه و منت گذاشتن بر وی را جواز نمی دهند.

پس با امام است که با این ذمی چگونه معامله نماید ، و یا اینکه ذمی فدیه نفس خود را بدهد ، و یا در تبادل اسری مبادله گردد ، اما در هرصورت بر امام لازم است تا وی را به مکانی برساند که جان و مالش اش در امان باشد و این امر در مصطلحات (نو یا معاصر) به (الإبعاد) مسمی است.

و این حکم همچنان زمانیکه امام برای یک حربی و یا مجموعه ئی از اهل حرب چون سفارت خانه ها عهد امان دهد قابل رعایت میباشد ؛ اما اگر از پیمان خویش برگشت نمودند پس عهد ایشان برایشان انداخته میشود (یعنی فسخ میگردد) ، و از انتهاءی امان شان یا پناهنده گی شان بر ایشان خبر داده میشود ، و به پناه گاه هایشان رسانیده میشوند ، و این امر در مصطلح سیاسی تحت عنوان : الإبعاد للهيئات الدبلوماسية أو لبعضهم ممن يعيشون في ظل الدولة الاسلامية- یعنی: فرستادن مصئون هیئات دیپلوماتیک و یا بعضی ازیشان که در قلمرو دولت اسلامی زندگی دارند به کشور هایشان و یا مکان های امن دیگر- مورد مطالعه قرار میگیرد.

۳- آنکه میان مسلمانان و جماعت از کفار سابقه تعامل و تعاهد وجود نداشته باشد:

هنگامیکه لشکر مسلمانان با شهر کافری مواجه گردد که قبلاً با ایشان مسلمانان سابقه تعامل و تعاهد نداشته باشند ، و یا اینکه امام مسلمانان قصد غزو با شهر کافری را کند که میان آنان و مسلمانان عهد (سابق و لاحق) موجود نباشد ، پس آیا جنگ با آنان بدون اعلان بشکل غافگیرانه درست است یا خیر؟ درین مسأله فقهاء اختلاف نظر دارند:

اما رأی و نظر راجح درینمورد که جمهور فقهاء نیز به آن قائل هستند آنست که:

بر امام واجب است تا اعلان حرب نماید (و قبل از حمله به آنان ایشانرا به اختیار یکی از سه گزینه ای – قبول اسلام ، دفع جزیه ، و یا قتال مخیر گردانند– در صورتیکه اسلام قبلاً بدانجا نرسیده باشد ، اما اگر اسلام قبلاً بدانجا رسیده باشد و آنان بدان گردن ننهاده باشند ؛ درین حالت اعلان حرب بر امام مستحب است ، و شافعیه در حصه عدم قتال قومی که قبلاً برای آنان اسلام ابلاغ نگردیده باشد و یا بسوی آن دعوت نگردیده باشند موضع شدیدتری دارند ، تا جائیکه فتوا داده اند که در بدل هر قتل دیه بر مسلمانان واجب میگردد ، و باید بر خویشاوندان (عصبات) مقتولین داده شود.

اما احناف : میگویند: نه دیه و نه ضَمانی لازم میگردد.

امام مالک : به وجوب اعلان قتال قبل از قتال در هر حالت قائل است.

و همچنان رأی ثالثی نیز وجود دارد: که به جواز قتال بدون اعلام در همه حالالت قائل میباشند.

و سبب اختلاف شان نیز ورد احادیث متعدد ظاهراً متعارض درین موضوع میباشد، بدلیل اینکه میان دو حدیث و یا دو نص در دین هیچگاه تعارض حقیقی وجود ندارد، همانطوریکه الله متعال میفرماید: {**أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا**}.

و ابن قیم در کتاب خویش (اعلام الموقعین) در حدود هفتاد حدیث که در آن ظاهراً با احادیث دیگر و آیات قرآنی تعارض دیده میشود ببررسی گرفته است و سپس به رفع و ازاله اشکال تعارض از آنها پرداخته است.

و ابن قتیبة کتابی را تحت عنوان (تأویل مشکل القرآن) تألیف نموده است ، و همینطور الطحاوي الحنفي ((مشکل الآثار) را تحریر نموده است.

و احادیث وارده در موضوع إنذار (هشدار) دشمن به قرار ذیل است:

۱- حدیث اول: «**عن ابن عوف أن الرسول صلى الله عليه وسلم أغار على بني المصطلق وهم غارون (غافلون) و أنعامهم تسقي على الماء فقتل مقاتلهم ، و سبى سبيهم**»[۱۳].

ترجمه: از ابن عوف روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه بر بنی مصطلق حمله نمود (شیبخون زد) ، در حالیکه ایشان غافل بودند ، و شتران شان بر بالای آب قرار داشت ، پس مقاتل (جنگجویان) ایشان را کشت و اطفال (و زنان) آنانرا به اسارت گرفت.

۲- حدیث اسامة بن زید: «**أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان عهد اليه فقال: أغر على أُبنَى صباحا و حرق**»[۱٤].

ترجمه : از اسامه بن زید روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم با من عهد کرد و گفت: بر أبنی[۱٥] غافلگیرانه از طرف صبح وقت بتاز (شیبخون بکن) ، و اموال و زراعت آنانرا آتش بزن.

۳- حدیث ابن عباس رضی الله عنهما : «**ما قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم قوماً إلا دعاهم**»[۱٦].

ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم با هیچ قومی به قتال و جهاد نپرداخته است مگر اینکه قبل از آن ایشان را به اسلام دعوت نموده است.

۴- حدیث سلیمان بن بریدة : «**عن ابيه قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا أمر أميرا على جيش او سرية اوصاه في خاصته بتقوى الله و من معه من المسلمين خيرا....و اذا لقيت عدوک من المشركين فادعهم الى ثلاث خصال او خلال فاي تهن ما أجابوک ؛ فاقبل منهم و كف عنهم : ادعهم الى الاسلام ؛ فان أجابوک فاقبل منهم ؛ و كف عنهم ؛ فان هم ابوا فسلهم الجزية فان أجابوک فاقبل منهم كف عنهم ؛ فان ابوا فاستعن بالله و قاتلهم**»[۱۷].

---

[۱۳] . البخاري ، صحيح سنن أبي داود:۲۶۳۳.

[۱٤] . ضعيف سنن أبي داود: ۲۶۱۶.

[۱٥] . أبنی به وزن حبلی: نام قریه ای است بين الرملة و عسقلان در فلسطين ، و معنی حرق : به آتش زدن زراعت و درختان ...وغیره است.

[۱٦] . رواه احمد ؛ و الدارمي اسناده صحيح و ابن أبي نجيح اسمه عبدالله.

[۱۷] . مسلم.

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه امیری را بر رهبری لشکر یا سریة دستور میداد او را به اختیار نمودن تقوی الله و حسن رفتار با مسلمانان همراه اش توصیه میکرد ....و میگفت: و چون با دشمن خویش از مشرکان مواجه گردیدی ایشانرا به سه خصلت و انتخاب دعوت کن ، پس هرکدام از آنها را پذیرفتند تو آنرا قبول کن و از قتال با آنان دست بکش ؛ اولاً – آنان را به اسلام دعوت کن ؛ اگر پذیرفتند قبول کن و از جنگ با آنان دست بکش ؛ و اگر نپذیرفتن پس ازیشان جزیه مطالبه کن ، اگر پذیرفتند قبول کن و از جنگ با ایشان دست بکش ، و اگر بازهم نپذیرفتن پس از الله یاری بخواه و با ایشان بجنگ!.

و امام مالک (که قائل به وجوب تقدیم دعوت کفار به اسلام قبل از هرگونه قتال با آنان است) به حدیث ابن عباس و بریدة رضی الله عنمها (حدیث سوم و چهارم) استناد میکند ، و این احادیث را مقدم بر حدیث غزو بنی مصطلق میشمارد به اعتبار اینکه حدیث بنی مصطلق فعل و دو حدیث سوم و چهارم قول میباشد و قول مقدم بر فعل است.

اما اصحاب رأی سوم (قائلین به عدم وجوب تقدیم دعوت قبل از قتال در همه حالات) به حدیث اسامه بن زید اعتبار میدهند و میگویند : این حدیث ناسخ تمامی احادیث قبلی خویش است : به اعتبار اینکه حدیث اسامه در مورد سریه ای است که در اواخر ایام حیات نبی صلی الله علیه وسلم واقع شده بود.

اما جمهور فقهاء به جمع میان احادیث پرداخته اند و در علوم و اصول حدیث جمع مقدم بر نسخ میباشد ، زیرا اگر ازاله تعارض میان احادیث بر طبق موارد ذیل ممکن باشد نیاز حکم به نسخ حدیث موجود نمیگردد، طوریکه:

١- احادیث متعارض با هم جمع میگردند – در صورت که امکان آن موجود باشد سپس ٢- حکم به نسخ صورت میگیرد : در صورتیکه تاریخ آن معلوم باشد ، سپس ٣- ترجیح سپس ٤- توقف و انتقال از أعلی به ادنی ؛ در صورتیکه تعارض میان دو آیت موجود باشد و اگر امکان جمع و نسخ و ترجیح در آنها موجود نباشد ؛ در آنصورت انتقال عمل به حدیث لازم است ؛ و همینطور هرگاه میان دو حدیث تعارض واقع شود و امکان جمع ، و یا نسخ و ترجیح موجود نباشد ؛ لازم

است بر نص توقف و به عمل صحابه انتقال صورت گیرد و اگر عمل صحابه موجود نبود باید در هر حال توقف صورت گیرد.

بناً درینجا حدیث ابن عباس و بریدة را برای آنعده مردمان اعتبار میدهیم که دعوت اسلام برایشان نرسیده باشد ؛ و حدیث اسامه و بني مصطلق را برای آنتعداد اعتبار میدهم که قبلاً دعوت اسلام برایشان رسیده باشد.

مدت انذار یا (هشدار):

احناف و مالکیه به این رأی هستند که لابد برای کفار بعداز هشدار (پیش کردن سه گزینه) برای مدت سه یوم مهلت داده شود و همچنان ایشان درین مدت مکرراً به اسلام دعوت کرده شوند.

و برین قول به نامه عمر بن خطاب به سعد بن أبی وقاص استناد صورت گرفته است، طوریکه أبو عبیدة روایت میکند «**أني قد کنت کتبت الیک أن تدعوا الناس الی الاسلام ثلاثة أیام ، من استجاب لک قبل القتال فهو رجل من المسلمین له ما للمسلمین و لهم سهم في الاسلام**»[18] .

ترجمه: من برای تو نوشته بودم که مردمان (غیر مسلمان) را برای مدت سه یوم بسوی اسلام دعوت کن ، آنانیکه از تو دعوت اسلام را قبل از قتال پذیرفتند پس او شخصی از جمله ای مسلمانان است براو آنچیزی واجب است و مستحق میگردد که سائر مسلمانان به آن مکلف میباشند و مستحق میگردند و ایشانرا سهمی در اسلام است.

و سلمان فارسی رضی الله عنه هنگام غزو با اهل فارس ایشان را به اسلام ، سپس دادن جزیه و در مرحله اخیر قتال دعوت کرد – آنان گفتند: ***أما الاسلام فلا نسلم ، و أما الجزیة فلا نعطیها و اما القتال فإنا نقاتلکم .***

ترجمه: اما در مورد پیشنهاد تان به اسلام آوردن ، اسلام نمی آوریم ، و در مورد پیشنهاد دوم تان که جزیه است ، آنرا نیز نمی پردازیم ، اما در مورد قتال حاضر هستیم که با شما بجنگیم.

و سلمان رضی الله عنه ایشان را به همین گونه سه مرتبه (در سه روز) دعوت کرد اما ایشان ابا ورزیدند ، پس برای مردم گفت: «**أنهدوا إلیهم – اي انهضوا**» ؛ بسوی آنان پیش بروید**!**[19]

---

[18] . أنظر آثار الحرب ص ١٥٨ نقلاً عن کنز العمال من مسند أحمد ٣١٩/٢ و الخراج لابن آدم ص ٤٨.

[19] . آثار الحرب ١٥٨ نقلاً عن الخراج لابي یوسف ص ١٩١. ترجمه فارسی کتاب الخراج ص ٢٨٣.

مبحث دوم: أحکام مرتب بر جهاد:

اسلام دین الهی بوده و نظام کامل زندگی از ابتداء حیات تا امور خاص و اختصاصی و امور عام و بزرگ چون دولت داری و روابط بین دول میباشد.

و احکام مختص بر جهاد (به عنوان عبادت جماعی) عنصر و ترکیب اساسی این دین بوده و اسلام به آن اقرار دارد ، و جهاد تمثیل کننده قلعه محکم دفاعی اسلام بوده و در تعالیم اسلامی و قرآنکریم اهمیت و اعتنای خاصی به آن صورت گرفته است ، و سنت نبوی شریف با تفصیل و تقید احکام اختصاصی آنرا بیان و تصریح نموده است:

۱- **احکام جهاد در هنگام آغاز آن:** اعلان جهاد و قتال برای دشمن ، که متضمن آماده گی های بدنی و (فکری) ، تعلیم سلاح ، آموزش امور قتال ، و ساختن مش و تکتیک قتال ، و چگونگی هجوم.... الخ برای جهاد میباشد.

۲- **احکام مرتب بر عملیات قتال:** مانند؛ عدم قتل افراد غیر مقاتل ، و یا نهی از قتل اطفال و زنان و پیر مردان و راهبان و یا سائر اشخاص ناتوان (معلولین و....) که قدرت فائده رسانیدن به جنگ و قتال را با فعل ، قول و نظر نداشته باشند به استثناء ی حالات خاص که ضرورت ایجاب نماید ، مانند؛ حالات تترس در مقابل دشمن حربی ، و همچنان عدم مثله کردن اجساد دشمن ، و عدم قتل حیوانات در تصرف و مالکیت دشمن الا در حالات خاص و ضروری ؛ و عدم قطع درختان مثمر مگر به ضرورت ایجابی جهاد ، چون؛ (مانع شدن از تغذیه و تجهیز دشمن) و اختفاء ایشان در عقب آنها و یا بدلیل ضربه زدن اقتصادی به دشمن.....وغیره ، و عدم حمل مصحف (قرانکریم) در جهاد هنگام دخول در سرزمین دشمن ، از خوف آنکه مبادا دائره جنگ تغیر کند و دشمن غالب آید و به قداست قرآنکریم بی احترامی و اهانت صورت گیرد.

که درین مورد در کتاب خویش (في الجهاد آداب واحکام) باب ای را تخریج نموده ایم و ان شاء الله مختصراً آنرا درینجا اشاره خواهیم کرد.

۳- **احکام مرتب بر انتهاء قتال** : درین موضوع استاذ وهبه الزحيلي رساله ای دکتورای خویش را تحت عنوان (آثار الحرب في الفقه الاسلامي) تحریر نموده است ، و زحمات زیادی در حصه ترتیب

آن متحمل شده است ،که ما هم درین مبحث خویش اکثراً ازین رساله استفاده کرده ایم ، و در بعضی احکام جهادی که با او مخالف هستم آنرا ترجحاً یاد آور شده ایم.

و استاذ الزحيلي آثار مرتب بر قیام حرب را در پنج قسم و در پنج فصل کتابش به نحو آتی تقسیم نموده است:

۱. فصل اول: تقسیم دار (سرزمین) به دو یا سه دار : دار الحرب ، دار الاسلام ، و دار العهد.
۲. فصل دوم: نتائج جنگ بالای روابط مسلمانان و غیر ازیشان.
۳. فصل سوم: نتائج جنگ در روابط سیاسی (دیپلوماسی و معاهدات).
۴. فصل چهارم: آثار و نتائج جنگ بالای اسیران ، مجروحان ، مریضان و کشته گان.
۵. فصل پنجم: آثار و نتایج حرب بالای اشخاص و اموال.

آثار مرتب بر انتهاء حرب را نیز به پنج بخش در پنج فصل تقسیم نموده است:

۱. پایان جنگ با داخل شدن ایشان به اسلام.
۲. پایان جنگ با صلح.
۳. پایان جنگ با پیروزی.
۴. پایان جنگ با ترک قتال (متارکه).
۵. پایان جنگ با حکمیت.

و آثار مرتب به قیام قتال (جهاد) را با انقسام دنیا به دو دار توضیح نموده است:

۱. دار الاسلام .
۲. و دار الحرب
۳. و با اضافه دار سومی توسط شافعیه و بعض حنابله دار العهد.

۱- دار الاسلام:

تعریف راجح از دار الاسلام نزد جمهور فقهاء اینست که دار الاسلام : به سرزمینی اطلاق میگردد که در آن سلطه ئی سیاسی و حاکمیت بدست مسلمانان باشد ؛ و شعائر اسلام در آن

اقامه و احکام اسلام بالای آن تطبیق گردد ؛ و همچنان باید حُکام آن (امیر و والیان آن) از میان مسلمانان بوده ، و قانون ایشان شریعت اسلام باشد ، هرچند اکثریت ساکنین آن از غیر مسلمانان باشد.

ازین لحاظ خراسان ، بلاد فارس ، بلاد ماوراء النهر جیحون ، مانند؛ بخارا ، سمرقند ، فرغانه ، تاشکند ...دار الاسلام بحساب میآید ، برای اینکه قانون حاکم بر آن قوانین اسلام و امراء آنها مسلمانان میباشند[۲۰] ، هرچند اغلب ساکنین آنها از غیر مسلمانان میباشند ، و هنگام فتح تقریباً معظم مسکونین این شهر ها را مجوسان تشکیل میداد ، و در اوائل فتح این شهر ها افراد وقت نا وقت مرتد میشدند ، و امام بخاری سه بار درین زمان مرتد شد و بار چهارم تحت حاکمیت اسلام به قیادت قتیبة بن مسلم الباهلي به اسلام گروید، هنگامیکه ایشانرا مجبور گردانید که از اعراب و مسلمانان دور و اطراف آنزمان اسلام را بیآموزند، و قتیبة همچنان اعراب مسلمان را دستور داد تا در روز های عید با اسلحه های خویش به قصد این شهر را بیرون شوند (و از احوال آنان خبر گرفته و اسلام را برایشان تعلیم بدهند) و تا حدود چند قرن این عادت در ایشان باقی مانده بود.

۲- **دار الحرب:** به سرزمینی اطلاق میگردد که قانون اسلام در آن تطبیق نگردد ، هرچند اکثریت و اغلب ساکنان آن مسلمانان باشد ، و سرزمینی است که میزان تعامل میان مردم و دولت و سائر ملل و دول بر اساس اسلام استوار نباشد.

۳- **دار العهد:** نزد شافعیه و بعضی از حنابله مصطلح دیگری نیز درین مسئله وجود دارد که با این ترتیب تقسیم دار به نزد ایشان به سه دار میرسد: ۱. دار الاسلام ۲. دار الحرب ۳. دار العهد.

و شافعیه دار العهد را چنین تعریف میکنند: دار العهد سرزمینی است که مسلمانان برآن چیره نشده باشند، و میان آنان و مسلمانان عهد صلح منعقد شده باشد طوریکه سرزمین شان برای خودشان در بدل خراج بدون اخذ جزیه از ساکنان آن واگذار شده باشد ، زیرا جزیه خارج از دار الاسلام وجود ندارد[۲۱].

پس این سرزمین برای مسلمانان گشوده نشده و نه هم بالای ساکنین آن قوانین دولت اسلامی نافذ میباشد ، اما ساکنین آن داخل در یک پیمان صلح با مسلمانان قرار داشته و تحت شروط

---

[۲۰] . این کتاب در حدود ۳۵- ۴۰ سال قبل نوشته شده است.

[۲۱] . آثار الحرب ص ۱۷۵ ، نقلاً عن الأم ۱۰۳/۴ ، مغني المحتاج ۲۳۲/۴ ، الأحکام السلطانية للمآوردي ص ۱۳۳.

خاصی قرار دارند و به موجب آن ملزم به پرداخت مبلغ معین در وقت معین به مسلمانان میباشند ؛ که این حالت شبه دیپلوماسی معاصر است که بعضی از دولت ها ، صاحب استقلال کامل خویش بدلیل وجود پیمان منعقده میان آنها و یک دولت بزرگ و قدرتمند دیگر نمیباشند.

و از مثالهای چنین نوع سرزمین نزد شافعیه : ارمینیا و نجران و شهر النبوبه است که نبی صلی الله علیه وسلم با نصاری نجران عقد صلح را منعقد ساخت و ایشان را بحال خودشان واگذاشت ، و بر بالای ایشان مبلغ سالانه ای فرض گردانید که فقهاء بعضاً آنرا خراج نامیده اند و بعضی جزیه.

و عبدالله بن سعد بن أبي السرح چون توانائی فتح و (اداره) شهر النوبه را در خود ندید ، بناً با ایشان پیمان بست بدون آنکه جزیه و یا خراج بر بالایشان تعین کند.

رأی جمهور فقهاء در مورد این دار یا سرزمین:

جمهور فقهاء این سرزمین (دار العهد) را از جمله دار الاسلام بشمار میآورند ، بدلیل اینکه توسط عهد (پیمان) به دار الاسلام مرتبط بوده و ملزم به پرداخت جزیه یا خراج میباشند.

تحول دار از دار الاسلام به دار الحرب:

قبلاً این موضوع را بیان کردیم که میزان و معیار اصلی برای تشخیص دار همانا قانون است ، طوریکه هرگاه سیادت و حاکمیت از قانون اسلامی باشد پس آن دار دار الاسلام و اگر سیادت و حاکمیت از قانون دیگر باشد – هر قانونی غیر از قانون اسلامی – آن دار دار الحرب میباشد ؛ هرچند اکثریت و یا تمام ساکنین آن مسلمانان نیز باشند.

همچنان دار الاسلام را (دار العدل) نیز میگویند ، بدلیل آنکه قانون اسلامی یگنانه قانونی است که متضمن و تأمین کننده عدالت و مساوات بین حاکم و محکوم در مقابل حاکمیت شریعت میباشد ، و هر قانون دیگر از ساخته هواء و خواهشات بشری بوده و امکان ندارد که که عدالت را کاملاً تأمین کند و یا خالی از هرگونه ظلم و حق تلفی باشد.

الله متعال میفرماید:{**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**} ؛ {**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**} ، {**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**}.

طوریکه الله عزوجل درین آیات هر حاکمی که بغیر ما انزل الله حکم نماید کافر ، ظالم و فاسق خوانده است.

اما آیا این نوع کفر شخص را از ملت خارج میسازد یا خیر؟ سوالی است که توضیح زیاد میخواهد که اینجا گنجایش بحث برآن نیست و اگر خواستید به کتاب ما (العقیدة و أثرها في بناء الجیل) مراجعه نماید و در آن مفصلاً توضیحات در مورد این قضیه داده شده است.

پس زمانیکه دار (سرزمین) ، اسلامی باشد لازم است تا شریعت اسلامی و حکم الله و قانون او در آن مستولی و غالب باشد ، و حکام آن نیز باید از جمله مسلمانان باشد تا شریعت را تنفیذ نمایند و همچنان هر مسلمان باید به این دار (سرزمین) ولاء و محبت داشته باشد.

اما هرگاه برین دار (دار الاسلام) اشخاصی متولی گردند که شریعت الله را تعطیل نمایند ، و قانون دیگری را از ساخته های هواء و خواستهای بشری با آن بیآمیزند و نافذ گردانند ، پس این دار دار الاسلام باقی نمی ماند.

اما درین حالت یعنی تعطیل شریعت الله این دار چه داری بوده میتواند؟

۱- **جمهور فقهاء** این دار را دار الحرب گفته اند[۲۲].

و این قول رأی مالک ، شافعی ، و أحمد و صاحبین أبو حنیفة میباشد ، طوریکه میگویند: با مجرد اجراء (و تنفیذ) أحکام شرک این دار دار الحرب میگردد ، زیرا ظهور (آشکار شدن) اسلام با ظهور أحکام آن میباشد و با ازاله و برچیدن این احکام آن سرزمین دیگر دار الاسلام باقی نمیماند.

۲- **اما امام أبوحنیفه** : با صاحبین خویش (أبو یوسف و محمد بن الحسن) درین مسأله اختلاف دارد و میگوید: دار الاسلام هرگز دار الحرب نمیگردد مگر با تحقق هر سه شرط ذیل:

أ. ظهور (پدیدار شدن) احکام کفر و انفاذ آنها.

ب. نزدیک و همجوار با دار الکفر (یا دار الحرب) باشد.

ج. در داخل آن هیچ مسلمان و ذمی در امان و امنیت نباشد، همان أمان که شریعت برای مسلمان اقرار دارد ، و آن امان که شریعت در نتیجه عقد ذمه به ذمی اقرار دارد.

---

[۲۲] . أنظر آثار الحرب ۱۷۲ ، نقلاً عن شرح السیر الکبیر ۳۰۲/۴ ، بدائع الصنائع للکاساني ۱۳۰/۷ ، حاشیة ابن عابدن ۲۵۰/۳ ، الافصاح لابن هبیرة ۳۴۸ .

همچنان بر مبنای رأی جمهور فقهاء از مالکیه و شافعیه و أحمد و صاحبین أبو حنیفه : سرزمین های اسلامی که در آن حکم به ما انزل الله نمیگردد دار الاسلام محسوب نشده و به دار الحرب تبدیل میگردند[۲۳].

۳- **أما ابن تیمیة** : به این رأی است که این نوع سرزمین دار سوم است (که قبلاً حاکمیت از آن شرع (قانون) الله متعال بوده و قضاوت و حکم بر مبنای آن صورت میگرفته است اما بعداً حکم بر مبنای قوانین ساخته شده بشری (وضعی) تغیر نموده است) که درینصورت این دار از حکم دار الاسلام بیرون شده ولی به دار الحرب تبدیل نمیگردد.

بلکه به دار (سرزمین) سوم تبدیل میشود : و برای آن مثالی آورده است از (ماردین[۲۴]) ؛ که قبلاً در آن احکام شریعت اسلام نافذ بوده است اما بعداً کفار بالای آن شهر مسلط شدند و شریعت الله را تعطیل نمودند.

حکم شریعت در مورد کسانیکه به قوانین وضعی حکم نموده و شریعت الله را تعطیل میکنند:

سلف و خلف امت به این قاعده شرعی اتفاق کرده اند: که «**من أحل الحرام فقد کفر و من حرم الحلال فقد کفر**»- ترجمه: هر آنکه حرامی را حلال گرداند کافر میگردد و هر آنکه حلالی را حرام گرداند کافر میگردد.

الله متعال میفرماید: { **أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** }.الشوری/۲۱.

پس ایشان شریکان در تشریع (قانونگذاری) هستند ، و تشریع بغیر ما انزل الله شریک قراردادن به الله میباشد.

و الله عزوجل میفرماید: {**اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ**}.التوبة۳۱.

---

[۲۳] . الجریمة و العقاب لأبي زهرة ص ۳۶۲ ، و همین رأی استاذ محمد بن أبی زهرة نیز میباشد.

[۲۴] . نام شهری است در جزیرة العرب.

و نبی صلی الله علیه وسلم این قول الله متعال را برای عدي بن حاتم تفسیر کرده است یعنی زمانیکه نبی صلی الله علیه وسلم این آیت را قرآءت کرد عدي گفت:« **یا رسول الله ما عبدوهم فقال صلی الله علیه وسلم : الیس إنهم أحلوا لهم الحرام و حرموا علیهم الحلال فاتبعوهم فذلک عبادتهم إیاهم**»[۲۵].

ترجمه : یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان (بزرگان و روحانیون) خویش را عبادت نمی کردند ، پس نبی صلی الله علیه وسلم گفت: آیا آنان حلال را حرام و حرام را برایشان حلال نمیکردند و ایشان نیز از آنان پیروی میکردند ، پس همین عبادت نمودن آنان است.

و (اولین بار در بلاد اسلامی) هلاکو – نواسه چنگیز خان – نیز به قانون چنگیز (الیاسق یا الیاسا) حکم کرد و امور ممالک تحت قیادت امپراطوری مغول را توسط آن اداره میکرد ، و ابن کثیر در (البدایة و النهایة) بعد از نقد و بازبینی بعضی از مزخرفات یاسق ، توضیح داده است که – حکم شرعی درین مورد بدون در نظر داشت حکم به یاسق آنست که (ترک حکم به شریعت (قوانین) نازل شده به خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه وسلم و تحاکم بغیر آن از شرائع منسوخه ؛ کفر میباشد) پس چگونه تحاکم به یاسا و یا یاسق (و امثال آن) کفر نباشد ، بلکه همانگونه ای که بیان کردیم بدون شک این امر به اجماع مسلمانان کفر است.[۲۶]

و استاذ أحمد شاکر در مورد قوانین وضعی در بیان این قول الله عزوجل:{أفحکم الجاهلیة یبغون....}. المائدة/۵۰. کلام نفیس و زیبائی گفته است: *آیا برای پدری (عالم و یا جاهل) جواز دارد که پسران خود را برای آموختن این دین و اعتقاد و عمل به آن بفرستد ؟! و یا آیا برای احدی از مسلمانان جواز دارد تا به این دین جدید گردن بنهد؟! یعنی به این شریعت (قانون گذاری) جدید؟! و یا آیا برای شخص مسلمانی جواز دارد تا منسلک به امر قضاء در سایه این یاسق عصر گردد؟!*

ولایت قضاء در عصر حاضر باطل به بطلان حقیقی اصلی بوده و هیچ وجه صحت و یا جواز در آن دیده نمیشود ، و نظام قوانین وضعی ؛ واضح به وضاحت آفتاب است : و کفر بواح بوده هیچ اختفاء و پیچیده گی در آن دیده نمیشود ، و نه عذری برای کسانیکه خود را منسوب به اسلام

---

[۲۵] . صحیح سنن الترمذي – أنظر تفسیر ابن کثیر ۱۷۱/۲.

[۲۶] . أنظر البدایة و النهایة ۱۱۸/۱۳.

میدارند- ولو هرشخصیکه باشد- عمل به آن ، و یا خضوع و تسلمی به آن ، و یا اقرار به آن همه کفر میباشد ، پس برحذر باش از خویشتن ، زیرا برای هر نفسی خودش اولین حسابگر میباشد.[۲۷]

تشریع (قانونگذاری) بر خلاف آنچه الله نازل کرده است کفر بوده باعث خروج از ملت (اسلام) میگردد:

تشریع (ساختن قوانین وضعی) بغیر ما انزل الله کفر میباشد ، و سبب میگردد تا صاحبان آن از ملت خارج گردند ، زیرا در آن امر خطیر تحلیل حرام و تحریم حلال نهفته است.

ابن تیمیة میگوید: «**من حرم الخبز فقد کفر بالاجماع و من أحل النظرة فقد کفر بالاجماع**».

ترجمه : هرکسیکه نان را حرام گرداند به اجماع کافر میگردد ، و هرکسیکه دیدن بسوی نا محرم را حلال گرداند به اجماع کافر میگردد.

پس به این معنی میان حاکمی که قانون میسازد و در آن میگوید : جزای سارق دو سال حبس است ، و حاکم که قانون میسازد و میگوید : نماز مغرب چهار رکعت است ، هیچ فرقی وجود ندارد.

لذا تشریع (یعنی ساخت و تنفیذ قوانین وضعی بر خلاف شریعت اسلامی) کفر بوده و سبب خروج از ملت میگردد.

حکم بغیر ما انزل الله :

کسانیکه قوانین وضعی را تطبیق (و طوعاً رعایت) میکنند ، حکم بغیر ما انزل الله نموده اند.

و اگر در میان شریعت اسلام و قوانین وضعی مساوات قائل گردد ، و یا قوانین وضعی را برای جامعه بهتر و صالح تر دانسته و تطبیق آنرا کاهش دهنده مشکلات پنداشته شود ، و یا اینکه در هر حال تطبیق این قوانین جواز داده شود ، این امر کفر مخرج از ملت میباشد.

پس حاکم أعلی در رأس دولت هرگاه غیر شریعت الله را تطبیق نماید ، کافر و خارج از ملت اسلام میباشد ، و قانونگذاران (کسانیکه این قوانین را مسوده ، تصویت و تصویب میکنند) ، و مجالس پارلمان (نماینده گان مردم) ، که به این قوانین اقرار دارند ، همه خارج از ملت اسلام هستند ؛ و این در صورتی است که ایشان عالم به احکام شرعی باشند – پس در صورتیکه جاهل به حکم

---

[۲۷] . عمدة التفسیر لأحمد شاکر ۷۴/۴.

فقهی این قضیه بزرگ باشند ، معذور هستند؛ زیرا جهل در مسائل اصول و فروع عذر دانسته میشود ، – همانطوریکه تعداد کثیری از علماء به آن قائل هستند– مانند؛ ابن تیمیة ، و ابن القیم ...وغیره علماء [۲۸]؛ و ابن تیمیة خطاب به جهمیه گفته است: ***لو قلتُ بقولکم لکفرت ، ولکني لا أکفرکم لانکم جهال***[۲۹]– *ترجمه: اگر آنچه شما میگوید من بگویم کافر میگردم ، اما شما را تکفیر نمیکنم زیرا شما (به حکم آنچه میگوید) جاهل هستید.*

و همین طور از ابن القیم در مورد کسانیکه اصحاب قبور انبیاء و اولیاء را میخوانند روایت است که میگوید: ***لا نکفر الجهال منهم***– *یعنی: جاهلان ایشان را تکفیر نمیکنیم.*

کلامی از عبدالقادر عودة :

شهید عبدالقادر عودة[۳۰] (صاحب کتاب التشریع الجنائي في الاسلام) در سال ۱۹۴۵م توسط جمال عبدالناصر اعدام گردید.

وی بعداز آنکه این آیت **{وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ}** را نقل میکند مینوسید: و اگر این حکمی که در حال حاضر تعطیل شده است و به آن حکم نمیگردد حکم اسلام باشد، و حکومت ها پیوسته در شهر های مسلمانان آنرا تعطیل میکنند ، پس هر صاحب عقل توانائی درک آنرا بساده گی دارد که بدانند نصیب این حکومات از اسلام به چه اندازه است ، و اگر واضح و غیر متردد سخن بگویم: خواهیم گفت این حکومت ها مسلمانان را صریحاً به کفر دعوت میکنند و کفر را بر بالایشان تحمیل کرده اند[۳۱].

---

[۲۸] . شیخ رحمه الله جهال مشرعین (قانون گذاران) و همچنان قاضیان که حکم بغیر ما انزل الله مکنند را معذور دانسته است ، اما نظر به قول راجح ایشان معذور نمیباشند ، زیرا کفر ایشان کفر عملی اکبر بوده و شخص به مجرد انجام آن به کفر داخل میگردد و دلایل کافی از کتاب و سنت بر این مدعی وجود دارد. برای معلومات مزید مراجعه گردد: القواعد في التکفیر ، و شروط لا إله إلا الله ، و العذر بالجهل و قیام الحجة ، و حکم الاسلام في الدیموقراطیة و التعددیة الحزبیة / للشیخ أبی بصیر الطرطوسی و العمدة في إعداد العدة / للشیخ عبدالقادر بن عبدالعزیز ، و الجواب المفید.../للشیخ أبی محمد المقدسي. مترجم.

[۲۹] . شیخ رحمه الله حواله این قول ابن تیمیة را نداده است ، و من تمام کتب ابن تیمیه را جستجو کردم اما این قول را ازو نیافتم. مترجم.

[۳۰] . أحسبه کذلک.

[۳۱] . وإذا کان هذا هو حکم الاسلام الذي عطلته ، ولا زالت تعطله الحکومات في البلاد الاسلامیة ، فإن کل ذي عقل یستطیع أن یدرك بسهولة مدی حظ هذه الحکومات من الاسلام ، وأن یقول غیر متحرج : ان هذه الحکومات تدعو المسلمین الی الکفر وتحملهم علیه. / الاسلام و اوضاعنا القانونیة ص ۷۱.

اما حکم قاضی ایکه احکام وضعی (غیر شرعی) را تطبیق میکند ، آنست که وی کافر نبوده بلکه ظالم و فاسق میباشد- و الله أعلم — و این وظیفه اش حرام بوده و معاش و پول ایکه از آن دریافت میکند نیز حرام است.

رأی علمای افغان در مورد قضات کابل (تحت حکومت نجیب ویا تحت حکومت روس):

علمائی افغان در مورد حکم افغانستان در حال حاضر اختلاف نظر دارند ، که آیا افغانستان دار الحرب است و یا دار الاسلام ؟ و مشهور ترین اقوال دو رأی است:

۱- **رأی اول** : که رأی اغلبیت علماء افغانستان نیز میباشد: اینست که کابل از دار الاسلام به دار الحرب تبدیل نگردیده است ، و مبنای استدالال ایشان نیز همان رأی متقدم الذکر أبو حنیفه میباشد که سه شرط را برای تحول و تبدیل دار به دار دیگر ذکر کرده بود ، (که تغیر قانون ، همسایگی و همجواری با دیار کفار ، و عدم امنیت دین ،جان ، مال و اعراض مسلمانان و ذمیان بود).

کاساني در البدائع (۱۳۱/۷) میگوید: در قول أبي حنیفه مراد از اضافه کردن دار بر علاوه دار الاسلام و دار الکفر ، عین اسلام و کفر نمیباشد ، بلکه مقصود آن امن و خوف است : یعنی: هرگاه در جائی (سرزمینی) امنیت علی الاطلاق بر مسلمانان تأمین باشد و خوف برای کفار موجود باشد پس آنجا دار الاسلام است ، و هرگاه در جائی امنیت برای کفار علی الاطلاق موجود باشد و برعکس خوف برای مسلمانان، پس آنجا دار الکفر است. انتهی.

پس ایشان نظر به عدم تحقق شرط سوم کابل را متحول به دار الحرب نمیدانستند ، و این همچنان رأی جمهور علماء شمال افغانستان بود.

۲- **رأی دوم** : که رأی بعضی از علماء ی جنوب افغانستان میباشد: که میگفتند افغانستان به دار الحرب تحول کرده است، از همین لحاظ فتوی به تعطیل نماز جمعه در مساجد داده بودند ، و استناد شان نیز به رأی صاحبین (یعنی أبي یوسف و محمد بن حسن) بود.

۳- اما ما به این نظر هستیم که افغانستان دار سومی است: به مانند؛ ماردین ، نه حکم دار الاسلام را دارد و نه هم حکم دار الحرب (یا دار الکفر) را ، تا هنگامیکه در آن مشترکاً بعضی احکام دار الاسلام و بعضی احکام دار الحرب جاری است.

احکامیکه با اختلاف دار حکم آن تغیر میکند:

۱- **اقامه حدود:** احناف به این نظر هستند که در دار الحرب حدود قائم نمیگردد ، هرچند مسلمانی در دار الحرب مرتکب گناهی گردد که شارع برآن حد تعین کرده باشد ، پس در آن حالت گناه و جزای آن واقع و موجود میگردد اما مقتضیات و موجبات تطبیق حد موجود نمیگردد ، و اقامه حدود استوار بر امر ولایت امر (ولی الامر مسلمان) میباشد، و ولایت برای قائد حربی ثابت نمیباشد ، و همینطور هرگاه مسلمان مرتکب قتل مسلمان دیگر گردد و بسوی دار الاسلام بیرون شود قصاص نمیشود ، و اگر مسلمان سرقت نماید ، و یا زنا کند ، ویا خمر بنوشد ، و یا مرتکب قذف در دار الحرب شود ، در همه این صورت ها نه در دار الحرب بالای وی حد اقامه میگردد و نه هم بعد از برگشت وی در دار الاسلام، زیرا انجام اعمال قبیحه (در دار الحرب) اصلاً موجبات حد را مهیا نمیکند.

اما احناف از میان همه ای این حالات یک حالت را استثناء میکنند: و آن اینکه زمانیکه قائد لشکر خود خلیفه باشد و یا امیر یک ولایت دار الاسلام مانند؛ امیر خراسان ، یا مشرق ، و یا شام ، و یا مصر ...در آنصورت میتواند حدود را بدلیل اجتماع شوکت و قوت و اجتماع لشکر مسلمان و قیادت تام ایشان بالای وی اقامه نماید ، چون در اختیار وی همه موارد منعت ، ولایت ، و شوکت ، و اطاعت که مستلزم امکان اقامه همه حدود میباشد قرار دارد[۳۲].

و احناف برای این قول خویش حالتی را استدلال میکنند که زهري آنرا روایت کرده است..«عن عبدالرحمن بن أزهر **رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم حنين يتخلل الناس يسأل عن منزل خالد بن الوليد فأتي بسكران فأمر من كان معه ان يضربوه بما كان في أيديهم، فمنهم من ضربه بعصا ، و منهم من ضربه بسوط، و حثا رسول الله صلى الله عليه وسلم من التراب**»[۳۳].

---

[۳۲] . بدائع الصنائع ۷/ ۱۳۱- ۱۳۳.

[۳۳] . أنظر سنن البيهقي مع الجوهر النقي ۱۰۳/۹. و رواه ابو داود و أحمد بأسناد حسن: ۱۹۰۷۹.ج ۳۱ ص ۳۶۴. م

ترجمه : از عبدالرحمن بن أزهر روایت که میگوید: دیدیم که نبی صلی الله علیه وسلم در روز غزوه حنین در میان مردم میگشت ، و از منزل خالد بن ولید ایشان را میپرسید ، آنجا شخصی آمد که نشه (مست) بود ، پس نبی صلی الله علیه وسلم به کسانیکه همراهش بود امر کرد تا او را با آنچه به دستان خویش دارند بزنند ، و از میان آنان کسانی بود که وی را با عصای دست خویش میزد و کسانی بود که وی را با شلاق (تازیانه) میزد ، و نبی صلی الله علیه وسلم بروی خاک پاشید.

و همچنان دو حدیث دیگری نیز موجود است که احناف به آن استدلال کرده اند : «**لا تقام الحدود في دار الحرب**»[۳٤] و «**لا تقطع الأيدي في الغزو- أو السفر**»[۳۵] ؛ اما هردوی این احادیث ضعیف است.

اما جمهور فقهاء به این رأی هستند که بالای مرتکب گناهان کبیره در دار الحرب حد قائم میشود ، لیکن در مکان اقامه حد اختلاف کرده اند:

حنابله : به این رأی هستند که حدود شرعی جز در دار الاسلام تنفیذ نمیگردد ، اما بقیه جمهور به این رأی هستند: که حدود شرعی به صورت مستقیم در دار الحرب نیز تطبیق میشود ، جز در حالاتی تطبیق نمیگردد که ترس الحاق محدود له (کسیکه بالای آن حد تطبیق میشود) به دشمن کافر وجود داشته باشد ، و یا آنکه برای مرتکبین کبائر مسلمان نیاز و حاجت جهت منعت و قوت لشکر مسلمانان موجود باشد- که درینصورت تطبیق حدود بالای وی به تعویق می افتد.

همچنان از وجوه استدلال احناف بر رأی شان موارد ذیل است:

أ. حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه که برای مسلمانان[۳٦] نوشت :«**أن لا يجلدن أمير الجيش ولا سرية رجلاً من المسلمين حداً حتى يقطع الدرب قافلا ، لئلا تلحقه حمية الشيطان فيلتحق بالكفار**»[۳۷].

---

[۳٤] . الهداية في شرح بداية المبتدي: ج۲ ص۳۴۷. م

[۳۵] . رواه ابو داود و أحمد و الترمذی بأسناد صحیح ، لا تقطع الأيدي في الغزو تا اینجا صحیح است صحیح الجامع: ۷۳۹۷.

[۳٦] . شیخ در متن اصلی کتاب نامه ای عمر را مخاطب به عمال (امیران و حکام) روایت کرده است ، اما در اصل نامه ای عمر مخاطب برای مسلمانان میباشد ، همانطوریکه در مرجع اصلی (یعنی المغني از ابن قدامه ، و اعلام الموقعین از ابن قیم) نیز آمده است.

[۳۷] . المغني لابن قدامة: ج۹ص۳۰۹، و اعلام الموقعین عن رب العالمین: ج ۳ ص ۱۳،۱۵.

ترجمه: هیچ فردی از مسلمانان نباید بالای امیر لشکر و یا سریه ای حد را جاری کند و یا وی را تازیانه (شلاق) بزند ، تا آنکه قافله از مسیر (دار الاسلام) نگذرد و داخل دار الاسلام نشوند ، تا مبادا وی را خود خواهی و حمیت شیطان دریابد پس با کفار یکجا شود.

ب. و أبو الدرداء رضی الله عنه از اقامه حدود بالای مسلمانان در سرزمین دشمن نهی میکرد ، از ترس آنکه وی را تعصب و حمیت دریابد و با دشمن کافر ملحق شود ، پس اگر توبه کردند الله توبه ایشان را میپذیرد و در غیر آن الله عزوجل در عقب شان است.[۳۸]

ج. و از علقمه روایت است که گفت: « **كنا في جيش في أرض الروم و معنا حذيفة بن اليمان ، و علينا الوليد بن عقبة ، فشرب الخمر فأردنا أن نحده فقال حذيفة : أتحدون اميركم و قد دنوتم من عدوكم فيطمعون فيكم؟**»[۳۹].

ترجمه: ما در لشکری در سرزمین روم قرار داشتیم و حذیفه نیز همراه ما بود ، و ولید بن عقبه بر بالای ما امیر تعین شده بود ، پس او خمر نوشید ، و ما خواستیم تا بالای او حد را تطبیق کنیم ، آنگاه حذیفه گفت: آیا شما بالای امیر خویش حد را تطبیق میکنید ، در حالیکه در نزدیکی و مجاورت با دشمنان تان قرار دارید ، پس آنان بر بالای شما طمع و شجاعت پیدا میکنند.

د. و سعد بن وقاص، أبا محجن ثقفی را در روز جنگ قادسیة بسبب نوشیدن خمر حبس کرد (پا هایش را بست) ، و خواستار شلاق زدن وی شد و خود سعد آنزمان زخم برداشته بود، اما أبا محجن از دختر خویش حفصه زوجه سعد خواست تا او را رها سازد تا آنکه در جهاد سهم گیرد و گفت: اگر سالم بمانم دوباره میآیم و خود پاهای خویش را میبندم، و اگر کشته شدم همانا از من راحت میشوید ، پس او را آزاد کرد و وی شدیداً به جنگ و قتال دشمن پرداخت تا جائیکه وی را گمان کردند ملکی از ملائک الله بوده و جهت نصرت مسلمانان آمده است، وچون دشمن را شکست دادند، آمد و پاهای خویش را در قید گذاشت ، و زوجه سعد از کاری که انجام داده بود برای سعد خبر داد ووی نیز او را عفو کرده و گفت: به الله سوگند که امروز هیچ شخصی از مسلمانانی را که الله زخم و یا خراشیده گی بر آنان رسانیده است (شلاق) نمیزنم ، و آنگاه راه را برای أبا محجن باز کرد ، پس أبو محجن گفت: من این خمر را نوشیده بودم و اگر حد بالای من

---

[۳۸] . شرح السير الكبير ۱۰۸/۴.

[۳۹] . مصدر سابق ، و المغني لابن قدامة: ج۹ص۳۰۹، و اعلام الموقعين عن رب العالمين: ج ۳ ص ۱۳،۱۵.

تطبیق میگردید پاکیزه تر از آن میبودم که اکنون هستم ، و اینکه از من چشم پوشی نمودید (از اقامه حد گذشتید) ، به الله سوگند که ابداً آنرا نمی نوشم.[40]

اما به نظر ما مذهب جمهور فقهاء ارحج میباشد – و الله أعلم ، بدلیل آنکه موجبات جرائم بسبب وقوع آنها درین سرزمین و یا آن سرزمین فرق نمیکند ، فقط تنفیذ آن تا رسیدن به دار الاسلام بتأخیر می افتد همانطوریکه تنفیذ حد به سبب مریضی شخص بتأخیر انداخته میشود ، همانگونه ایکه عمر بن خطاب تنفیذ حد نوشیدن خمر قدامة بن معظون را بسبب مریضی اش بتأخیر انداخت ، و همانگونه ایکه نبی صلی الله علیه وسلم حد اقامه رجم (سنگسار) غامدیة را بسبب حمل برداشتن اش تا وضع حمل و شیردادن طفل بتأخیر انداخت.

۲- **هرگاه حربی ای در دار الحرب اسلام بیآورد** ، و این را نداند که نماز و روزه بر وی فرض است ، سپس بسوی دار الاسلام بیرون شود و آنگاه این همه را بداند.

احناف میگویند: نزد أبو حنیفه بر وی قضاء لازم نیست ، و أبو یوسف میگوید: أستحساناً بر وی قضاء لازم است ، و در استدلال رأی خویش میگویند: دار الحرب : دار جهل به قوانین و احکام شریعت میباشد ، و امکان وصول به علم شرعی برخلاف دار الاسلام صعب و مشکل میباشد ، اما اگر امکانات آموختن احکام شرعی برای وی به مانند آموختن در دار الاسلام ممکن و آسان باشد ، پس هیچ عذری بر وی نیست.

اما اگر ذمی در دار الاسلام اسلام بیآورد و این را نداند که بر وی نماز و روزه ...واجب است ، پس در آنصورت آوردن قضاء بر وی لازم است ، بدلیل آنکه با وجود امکان در طلب آن کوتاهی کرده است.[41]

۳- **جواز عقود فاسد** : به نزد أبي حنيفه و محمد انعقاد عقد فاسد در دار الحرب جواز دارد بر خلاف رأی أبی یوسف که جمهور فقهاء نیز به همان رأی هستند ، که میگویند: حرام حرام است چه در دار الحرب باشد و یا دار الاسلام ، و حرام با اختلاف دار هرگز حلال نمیگردد.

مانند؛ عقد ربا : عقد فاسد است؛ و عقود نزد احناف سه نوع میباشد:

---

[40] . فقه السنة ج ۲ ص ۳۶۵ ، الخراج ۳۱ و آثار الحرب ص ۱۹۰.

[41] . بدائع الصنائع ۱۳۲/۷.

أ. **عقد صحیح**: آنست که شروط ، ارکان و اوصاف اش تکمیل گردیده باشد.

ب. **عقد باطل** : آنست که یکی از ارکان آن موجود نگردیده باشد ، که تصحیح و اجازه آن درست نمیباشد، مانند؛ ازدواج با مشرک.

ج. **عقد فاسد**: آنست که خلل در وصف آن موجود باشد نه در رکن آن، مانند؛ عقد ربا (سود) که تصحیح آن با الغای شرط ربا امکان دارد.

که این عقد آخر نزد احناف فاسد در اصل و حرام در دار الاسلام میباشد ، بسبب آنکه شرط ربا (سود) در آن خلل میباشد ، اما امکان دارد این عقد با ازاله شرط ربا (سود) تصحیح گردد.

اما این عقد در دار الحرب نزد أبو حنیفه و محمد جائز بوده و هیچ گناهی در آن نیست ، و دلیل أبو حنیفه اینست که میگوید: مال حربی مباح بوده و اتلاف و اخذ آن به هر طریقه ای ممکن بشرط رضایت مسلمان جائز است ، و همینطور به هر شکل ممکن که غدر و خیانت در آن نباشد.

و عقد ربا (سود) عقد تراضی[42] است ، و هرگاه شخص از کافر با رضایت خودش سود أخذ نماید درآن هیچ مشکلی وجود ندارد.

و دار الحرب دار عصمت نیست ، پس اموال در آن غیر معصوم بوده و ضَمانی بر اتلاف و أخذ آن وجود ندارد ، بناً هرگاه مسلمانی از مسلمان دیگر در دار الحرب مالی را به استعاره (قرض) گیرد ، بعداً به دار الاسلام بیآید ، قاضی – نزد احناف– نمی تواند پرداخت دَین (عین استعاره) و یا ضَمان آنرا در صورت اتلاف بروی حکم نماید.

اما قول حق و اجتناب ناپذیر و آنچه که قلب برآن اطمئینان میآبد ، رأی جمهور فقهاء به شمول أبي یوسف است ، که حرام در هر مکانی که باشد حرام است و با اختلاف دار هیچ حرامی حلال نمیگردد.

سرخسي در المبسوط (۹۵/۱۰) میگوید: و اگر مستأمن مسلمان با ایشان یک درهم را با دو درهم نقداً یا بطور نسیه بفرش رساند ، و یا به ایشان خمر ، یا خنزیر و یا خود مرده را بفرشد به قول أبي حنیفه و محمد هیچ مشکلی در آن نیست ، اما به قول أبي یوسف یکی از آنها هم جواز ندارد ، برای آنکه مسلمان در هر جائی که باشد ملزم به رعایت احکام اسلام میباشد.

---

[42] . یعنی موجود شدن رضایت دوطرف عقد.

وجوب پیوستن مسلمان به دار الاسلام:

دار الاسلام سرزمین همه مسلمانان به حساب میآید ، بناً لازم است که به آن بپیوندند و محبت و ولاء با آن داشته باشند و از آن به مانند؛ خانه خویش دفاع نمایند ، و دار الاسلام وطن معنوی هر مسلمان میباشد نه اینکه آنرا گوشه ای از زمین بپندارند ، زیرا هر ناحیه از زمین که اسلام در آن تطبیق گردد آنجا دار الاسلام و وطن هر مسلمان است ، هر چند مسلمان در آن زندگی نکند و در آن تولد نیافته باشد.

و شهری که مسلمان در آن تولد شده باشد ؛ اما اسلام در آن تطبیق نگردد و احکام اسلام و قوانین آن در آن اقامه نشود ، آنجا وطن او نیست ، زیرا آنجا دار الاسلام نیست ، هرچند آنجا زاد گاهش باشد و اهل و خانواده اش در آن زندگی کند ، و هر شهر و سرزمینی که در آنجا حتی روزی از روزگار اسلام و احکام آن تطبیق گردیده باشد آنجا دار الاسلام بوده و بر مسلمان واجب است تا از حریم آنجا دفاع نماید.

و جهاد برای دفاع از آنها فرض عین بر بالای همه کسانی است که توانائی حمل اسحله را دارند ، و چون هرگاه مسلمانان آن دیار توانائی و استطاعت دفع دشمن را نداشتند بر مسلمانان همجوار و همسایگی آنها دفاع از آن سرزمین فرض عین میگردد ، و اگر باز هم کفایت نکرد و در دفاع از آن کوتاه آمدند ، و یا به جهاد نپرداختند و تنبلی کردند ، آنزمان دائره فرض عین بترتیب به مسلمانان همجوار آن دیار وسعت میآبد ، تا آنکه دفاع از آن سرزمین بالای همه مسلمانان کره زمین فرض میگردد و ترک آن بمثابه ترک نماز و روزه خواهد بود.

و هرگاه بخشی از دار الاسلام بدست کفار سقوط نماید ، بالای نسل معاصر واجب است تا آنرا آزاد سازد ، و اگر آنها توانائی انجام آنرا نداشتند پس برای نسل های بعدی این وجیبه انتقال میکند ، و مادامی که گوشه و قطعه ای از دار الاسلام بدست کفار باشد گناه آنرا همه امت اسلامی حمل میکند ، و این گناه با قربت هر چه بیشتر به آن منطقه و معاصریت زیاد میگردد، اما این گناه به هیچ وجه از بالای امت اسلامی تا هنگامیکه آن سرزمین بدست کفار باشد ساقط و برداشته نمیشود ، لذا بیشترین نسل های امت اسلامی بسبب سقوط اندلس گناهگار از دنیا رفته اند ، عم آن نسلی که معاصر با سقوط اندلس بودند ، و هم مسلمانان امروز همه گنهگار هستند ، تا زمانیکه اندلس دوباره توسط مسلمانان فتح گردد ، و همینطور ، بخارا ، سمرقند ، هند ، فلسطین...وغیره بلاد اسلامی ، که زمانیکه جزء دار الاسلام بودند.

هجرت به دار الاسلام:

هجرت به دار الاسلام بالای هر مسلمانی که دار الاسلام نیازمند وی باشد واجب است ، پس مربی ، حقوق دان ، مهندس ، طبیب ، استاذ پوهنتون ، سیاست مدار ، مدیر ، متخصص در علوم عسکری و نظامی ، و یا هستوی ...وغیره ؛ همه ملزم هستند تا به نحوی به امیر دولت اسلامی نفع و کمک برسانند ، اگر ضرورت باشد به دار الاسلام هجرت نمایند و متولی وزارت های دولت اسلامی شوند تا آنکه دولت اسلامی را نفع رسانیده باشند.

این هجرت بر بالای شخص مسلمان جهت رفع نیازمندی های دولت اسلامی واجب میباشد ، اما نوع دیگر هجرت است که برای مصلحت شخصی خود مسلمان بالای وی واجب میگردد ، و آن حالتی است که : مسلمان نتواند دین خویش را در آن شهر و بلد که زندگی دارد اظهار (آشکار) نماید ، و یا احکام و شعائر دین خویش را برپا دارد ، پس درین حالت نیز هجرت بر بالای وی به دار الاسلام واجب میگردد تا آنکه بتواند دین خویش را ظاهر و احکام و شعائر آنرا برپا دارد ، و اگر مسلمان با وجود توانائی هجرت از آن دیار هجرت نکند شامل وعید این حدیث صحیح میگردد: «**أنا بريء من كل مسلم يقيم بين أظهر المشركين**»[٤٣].

ترجمه: من از هر مسلمانی که در میان مشرکین زندگی میکند بیزار هستم.

و در شرایط حاضر چون فساد همه ای کره زمین را فرا گرفته است و مسلمان دار الاسلامی را نمی بیند ، تا به آنجا جهت عصمت و حفاظت و امنیت نفس خویش ، و برپائی احکام دین و شرائع اسلام بپردازد و به دین اسلام دعوت کند و مصالح خود را در آنجا دریابد ، بناً اختیار دارد در هرگوشه ای از زمین که دین ، مال ، جان و مصالح اش به قدر ممکن جمع و در امان باشد هر چند دار الاسلام نباشد زندگی و معیشت اختیار کند.

وجوب هجرت بمنظور جهاد:

همچنان هجرت دیگری وجود دارد که تا روز قیامت قطع نمیگردد ، و آن هجرت به منظور جهاد است ، همانطوریکه در حدیث صحیح میآید : «**إن الهجرة لا تنقطع ما كان الجهاد– و في رواية:**

---

[٤٣] . راوه أبي داود و الترمذي، صححه آلباني.

مادام العدو يقاتل»[٤٤]. ترجمه: هجرت (در راه الله) قطع نمیگردد تا هنگامیکه جهاد برپا است، در روایت دیگر آمده است – تا زمانیکه دشمن مقاتل وجود دارد ؛ و در حدیث دیگر میآید:«**لن تنقطع الهجرة ما قوتل الكفار»**[٤٥]. ترجمه: هجرت قطع نیگردد تا هنگامیکه با کفار جنگیده میشود و ایشان میجنگند.

و در روایت دیگر میآید: و میفرماید:«**لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا** [٤٦]». ترجمه: هجرت قطع نمیگردد تا هنگامیکه توبه قطع نگردد، و توبه قطع نمیگردد تا آنکه آفتاب از مغرب طلوع نکند.

و نبی صلی الله علیه وسلم برای مهاجر فی سبیل الله جنت را متکفل و عهدار شده و وی را به شهادت بشارت داده است ، طوریکه در حدیث صحیح روایت حاکم و ابن حبان از فضالة بن عبید آمده است که میگوید: «**قال صلى الله عليه وسلم : أنا زعيم و الزعيم الحميل لمن آمن بي، و أسلم، و هاجر، ببيت في ربض الجنة و بيت في وسط الجنة ، و أنا زعيم لمن آمن بي و أسلم و جاهد في سبيل الله ، ببيت في ربض الجنة و ببيت في وسط الجنة و ببيت في أعلى غرف الجنة ، من فعل ذلک لم يدع للخير مطلباً ، ولا من الشر مهربا ، يموت حيث شاء أن يموت»**[٤٧].

ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم گفت: من زعیم[٤٨] و زعیم ضامن به خانه ای در حوالی[٤٩] جنت و خانه ای در وسط جنت برای کسی هستم که به من ایمان آورده باشد ، و اسلام آورد ، و (در راه الله) هجرت نماید، ، و من زعیم (متکفل) به خانه ای در حوالی جنت و خانه ای در وسط جنت و خانه ای در بالای ترین اتاق های جنت برای کسی هستم که به من ایمان داشته باشد و اسلام بیآورد و در راه الله جهاد کند ؛ پس هرآنکه چنین انجام داد از (قول و عمل) خیر هیچ مطلبی را ترک نکند ، و از شر هیچ راه فراه و نجات را ، بمیرد هر کجائی که میخواهد بمیرد.

---

[٤٤] . رواه احمد:١۶٧١، ابن حبان.السلسلة الصحيحة:١۶٧۴.م

[٤٥] .سنن کبری للنسائی: و صحیح الجامع:۵٢١٨.م

[٤٦] . صحیح ابو داود:٢۴٧٩.م

[٤٧] . صحيح سنن النسائي، و صحيح ترغيب:١٣٠٠، و صحيح الجامع:١۴۶۵.م

[٤٨] . أبو حاتم میگوید: زعیم لغت أهل مدینة و حمیل لغت اهل مصر و کفیل لغت اهل عراق میباشد.و همه آن به معنی کفالت و ضمانت و عهدار شدن امر را میگوید/ التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان– للشيخ ناصر الدين آلباني. ج٧ ص ۴٩.م

[٤٩] . في ربض الجنة : أي حوالي الجنة و أطرافها لا في وسطها و لا في اعلها. م

اما بشارت به جنت در حدیث صحیح که أبی داود آنرا از طریق أبی مالک الاشعري روایت کرده است آمده است: «**من فصل في سبيل الله فمات أو قتل فهو شهيد ، أو وقصه فرسه ، أو بعيره ، أو لدغته هامة ، أو مات على فراشه ، أو بأي حتف شاء الله مات فإنه شهيد و إن له الجنة**»[50].

ترجمه: هرکسیکه از خانه و اهل خویش جدا شود و بمنظور جهاد في سبيل الله خارج شود ، پس اگر بمیرد و یا کشته شود داخل جنت میگردد ، و یا اینکه اسپ اش و یا شترش گردنش را بشکند (چون از بالای آن پائین افتتد) ، و یا ضرر رساننده ای او را نیش زند ، ویا بر بالای بستر خویش بمیرد ، و یا به هر مرگی که الله بخواهد وی را بمیراند ، او شهید بوده و از اهل جنت میباشد.

مبحث سوم: **وجایب و مکلفیت های دولت اسلامی**:

از برجسته ترین ممیزات و خصوصیات دار الاسلام اینست که تحت حاکمیت دولت اسلامی قرار داشته و شریعت (قانون) الله در آن تطبیق گردد ، و در رأس آن أمیر دولت اسلامی قرار داشته باشد که از طریق بیعت شرعی با امت گماشته شده باشد، که مسئولیت تطبیق شریعت ، حمایت و پاسداری از دین الله ، و توافر امنیت دین ، خون ، مال و اعراض مسلمانان به وی سپرده و واگذار میشود.

اما مهمترین و بزرگترین وجایب که بر دوش أمیر المؤمنین میباشد ده وجیبه است، که مآوردی نیز آنرا در کتاب خویش (الأحكام السلطانية) ، و ابن جماعة در کتابش (تحرير الاحكام) ، و أبو يعلى الفراء تحت عنوان واجبات أمير المؤمنين (رئيس الدولة الاسلامية) آورده اند :

١. حفاظت از دین و شریعت اسلام بر طبق اصول که سلف امت بر آن اجماع کرده اند ، یعنی: اقامه دین و احکام شریعت بشکل صحیح و درست آن.

٢. تنفید احکام میان متخاصمین و قطع تخاصم میانشان ، یعنی: بریائی عدالت میان مردم و تنفید احکام.

---

[50] . رواه أبو داود ، و المنذری في ترغيب.صححه الحاكم./ضعفه آلباني في تخرج سنن أبي داود و مشكاة ، السلسة الضعيفة:٥٣٦١– ولكن قال في أحكام الجنائز : إنما هو حسن فقط/ ج١ ص ٣٧– والله أعلم. م

۳. پاسداری از مناطق که در تصرف مسلمانان بوده و یا اماکن که در آنجا زندگی میکنند ، و همچنان تأمین امنیت رفت و آمد مصئون از همه ای بخش های که مسلمانان به آنجا به سیر و مسافرت میپردازند ، یعنی: تأمین امنیت کامل تمام اجزاء ی دار الاسلام.

۴. اقامه و تنفید حدود جهت جلو گیری از تجاوز به محارم الله ، و حفظ حقوق عباد از اتلاف و ضیاع ؛ یعنی: تنفیذ مجازات جرائم حدود و قصاص.

۵. نگهداری از مرز های دار الاسلام با وسائل مانع و آماده گی های لازم ، و قوای مدافع ، تا جائیکه دشمن توانائی غلبه غافگیرانه و یا نقض و تجاوز به محرمات و ریختاندن خون یک مسلمان و یا معاهد را نیآبد ، یعنی: تأمین امنیت خارجی با تجهیزات و آماده گی های لازم بطور دائم.

۶. جهاد با آنعده کسانیکه بعداز دعوت به اسلام سرکشی و عناد کرده اند تا آنکه اسلام بیآورند و یا داخل در عقد ذمه گردند ، وتا حق الله عزوجل در اظهار دینش برای همه اداء کرده شود.

۷. جمع آوری فيء و صدقات (زکات و غیره) و سائر اموالی که شریعت نصاً و یا اجتهاداً بر امت و رعایا دار الاسلام لازم گردانیده است – بدون ظلم و تعدی.

۸. تنظیم عطایاء و تحایف ؛ یعنی: دادن بخشش و تحفه برای مستحقین آن از بیت المال بدون اسراف و تقصیر ، و تحویل دادن بخشش ها و تحایف دولت های خارجی و افراد در وقت لازم آن بدون تقدیم و تأخیر به بیت المال.

۹. تعین و بکار گیری اشخاص امین و شایشه در اموری که به ایشان سپرده میشود ، تا آنکه اعمال با حضور ایشان استوار و محکم گردد، و اموال با وجود ایشان محفوظ بماند.

۱۰. شخصاً عهده دار شدن رهبری ارشد امور و سیاست و جویا شدن[۵۱] احوال امت و حراست از ملت.

این مهم ترین وجایب امام بود که بعضی از فقهاء آنرا بر شمرده اند ، و همه این موارد تحت دو وجیبه بزرگ داخل میباشد: ۱– اقامه یا بریائی دین ۲– و اداره شئون دولت در حدود قلمرو دار الاسلام.

---

[۵۱] معادل= browsing

مبحث چهارم: روابط تجارتی میان دار الاسلام و دار الحرب:

بدون شک اقتصاد یکی از عواملی است که دولت ها بر پایه آن استوار میباشند.

و همچنان هریک از دولت های مسلمانان و کفار در جستجوی منابع و شیوه های کسب ثروت جهت بکار گیری آن در میادین معرکه و پیروی و انتصار دولت های شان میباشند ، اما با این تفاوت که شریعت معاملات مسلمانان را محدود به دائره حلال نموده است ، و اسلام پیروی و تعقیب اسلوب های بی ارزش ، و شیوه های نادرست جهت رسیدن به هدف را جواز نمیدهد ، زیرا در اسلام هدف وسیله را توجیه نمیکند ، و قول ماکیاولی را که میگوید (هدف وسیله را توجیه میکند)، و قول لینن را که میگوید (در راه مصالح هر آنچه خواستی انجام بده) رد مینماید ، همینطور اسلام به پیمان ها و معاهدات احترام گذاشته ، و فتح شهر های دشمن را با نقض معاهدات و پیمان ها جواز نمیدهد ، و همچنان قتل اطفال و زنان را به منظور تحت فشار قرار دادن دشمن مباح قرار نداده است.

اما در رابطه به انجام معاملات تجارتی میان مسلمانان وکفار هنگام حرب ، فقهاء قواعد و ضوابط مشخص تجارتی را بر مبنای (قرآن و سنت) وضع کرده اند تا سبب ایجاد سهولت برای مسلمانان و تضیقی برای دشمن محارب باشد:

۱. امام مالک میگوید: واردات از شهر های کفار جواز دارد ، و همچنان به جواز دخول تاجران کفار حربی با امتعه تجاری شان به شهر های مسلمانان قائل میباشد ، به شرط آنکه در آن تقویت مسلمانان وجود داشته باشد، در حالیکه صادرات را به شهر های کفار جواز نمیدهد بدلیل اینکه در آن تقویه ایشان نهفته است.[۵۲]

در حالیکه خرید از صنائع کفار در معاملات بین المللی در حال حاضر ؛ بدلیل سرازیر شدن پول های هنگفت سبب تقویه کفار و دولت صادر کننده آن میباشد ، و همچنان موضوع خرید از بازار های بین المللی که تولیدات کشور های بزرگ جهان در آن بفروش رسانیده میشود بعمل میآید که همین بازار ها و معامله گران آن باعث و براه اندازنده ئی جنگ های معاصر در نقاط مختلف جهان میباشند ، و نیز بمنظور آن کشور ها تحت استعمار میروند.

---

[۵۲] . المدونة ۱۰/۱۰۲ ، أنظر آثار الحرب للزحيلي ص ۵۱۳.

۲. و در هر حال قاعده عمومی نزد فقهاء درین مورد : منع صادرات و واردات هر امتعه ایکه باعث تقویت کفار گردد میباشد؛ برعکس قائل به تسامح و ارفاق در صادرات و واردات هر چیزی که سبب تقویه مسلمانان گردد بوده اند.

مثلاً؛ صادرات اسلحه برای شهر های کفار و همینطور نفت که به کار اندازی ماشین آلات صنائع اسلحه سازی ، و یا طیارات و تانک های دشمن....بکار میرود ، و هر گونه وسیله حرب حرام میباشد ، تا جائیکه فقهاء صادر نمودن ابریشم و دیباج را منع نموده اند برای اینکه از آن برای ساخت پرچم های جنگ کار گرفته میشود ، و همینطور صادرات آهن نیز جواز ندارد برای آنکه از آن جهت ساخت اسلحه کار گرفته میشود ، در فتاوی الهندیة (۱۹۷/۲) آمده است: هر آنچیزی که اصل در حرب داشته باشد فروش آن جواز ندارد.

و در عصر حاضر همچنان بیع مس ، کوبالت ، رادیوم و یورانیم (که جهت ساخت بمب های هستوی، و بیولوژیکی کار گرفته میشود) نیز جواز ندارد ، طوریکه امام مالک در المدونة (۱۰۲/۳) میگوید: هر آنچیزیکه به عنوان قوت و حربه در جنگ علیه اهل اسلام بکار گرفته میشود و سبب قوت دشمن میگردد ، چه اسپ باشد یا سلاح و یا – اثاث منزل – و یا امتعه خانه و یا هرچیز دیگری که سبب قوت در جنگ گردد ، پس بیع آنها جواز ندارد.

ایجاد مراکز بازرسی (تلاشی و تفتیش) در مرز های دار الاسلام :

أبو یوسف در کتاب الخراج میگوید: لازماً باید مراکز مشخصی در مرز های جهت تفتیش و بازرسی عابرین به داخل و خارج تأسیس گردد ، و همچنان باید امام دارای پایگاه ها (مراکز نگهبانی) در مناطق خطوط مرزی دار الاسلام با دار الشرک باشد ، تا هر عابر از تاجر و غیر آنرا و امتعه ایشانرا بازرسی کنند ، چون اگر با ایشان اسلحه و یا غلامی باشد گرفته شود (زیرا این همه سبب تقویه کفار میگردد) و اگر کتابی نزد شان باشد باید خوانده شود (تا مفاهم ضد اسلامی نداشته باشد).

دلائل جمهور:

۱. جمهور فقهاء به منع صادر کردن اسلحه به حدیث عمران بن الحصین استدلال کرده اند که روایت میکند: «**أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع السلاح في الفتنة**[٥٣] **– قال البيهقي: الصواب أنه موقوف**»[٥٤].

ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وسلم از بیع سلاح در هنگام جنگ (حرب) منع کرده است ؛ بیهقي میگوید: درست و صواب آنست که این حدیث موقوف میباشد.

۲. حسن بصری میگوید: برای مسلمان جواز ندارد تا سلاحی یا اسپی و یا هر آنچه برای ساخت اسلحه و تربیه اسپ کمک میکند برای دشمنان مسلمانان ببرد تا علیه مسلمانان مورد استفاده قرار گیرد و سبب قوت شان گردد[٥٥] .

و بعضی از فقهاء با استدلال به حدیث ثمامة بن أثال فرستادن مواد خوراکی و طعام را به دار الحرب جواز داده اند ثمامة از بزرگان اهل یمامه بود و رسول الله صلى الله عليه وسلم وی را اسیر گرفت و در مسجد او را بسته کرد ، اما بعداً او را بخشید و او هم اسلام آورد.

در حدیث میآید :« **فلما قدم مكة (أى ثمامة) قال له قائل : صبوت فقال: إني و الله ما صبوت ولكني و الله أسلمت ، و صدقت محمداً صلى الله عليه وسلم ، و آمنت به ، و أيم الله الذي نفس ثمامة بيده لا تأتيكم جبة من اليمامة – وكانت ريف مكة – حتى يأذن فيها محمد صلى الله عليه وسلم و انصرف الى بلده و منع الحمل الى مكة حتى جهدت قريش ، فكتبوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ، يسألونه بأرحامهم أن يكتب الى ثمامة يحمل اليهم الطعام ففعل رسول الله صلى الله عليه وسلم**[٥٦] ».

ترجمه : هنگامیکه نبی صلى الله عليه وسلم ثمامه را امر کرد تا عمره را بجا بیآورد ، چون به مکه داخل شد برایش شخصی (از کفار) گفت: صبوت[٥٧] (دین ات را تغیر داده ای) ؛ او گفت: من به الله سوگند صابئي نیستم ، ولیکن به الله سوگند که اسلام آورده ام ، و محمد صلى الله عليه

---

[٥٣] . أخرجه البيهقي ٣٢٧/٥، و طبراني في المعجم الكبير- رقم: ٢٨٦ و الإرواه الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل- رقم:١٢٩٦، ضعفه الآلباني في ضعيف الجامع: ٦٠٥٩.

[٥٤] . نصب الراية ٣٩١/٣ ، آثار الحرب ٥١٨.

[٥٥] . اصطلاح الكراع : به ضم کاف و فتح راء اطلاق به همه مواشی شده اما غالباً به اسپ بکار میرود.- و کراع : در لغت به معنی: پا ، ساق پا (عم از انسان و حیوان) میباشد ، و بخاطر آن به معنی اسپ استعمال میشود که از پا های قوی اسپ در میدان های حرب به کار میرود.

[٥٦] . متفق عليه، أنظر صحيح مسلم بشرح النووي ٨٩/١٢.

[٥٧] . یعنی کسیکه به دین اش و دین پدرانش نیست، و آنرا ترک گفته است.

وسلم را تصدیق کرده ام ، و به او ایمان آورده ام و به الله که نفس ثمامه بدست اوست سوگند که یک دانه گندم برای شما از یمامه نمی آورم ، - و از ساکنین مکه بود — تا آنکه محمد صلی الله علیه وسلم برای اینکار اجازه ندهد ، سپس به شهر خویش (یمامه) برگشت و مانع صادرات گندم (و سایر غله جات را) به مکه شد، تا جائیکه قریش بتنگ آمدند ، پس به رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشتند و از وی خواستار صله رحم و نوشتن نامه برای ثمامه بمنظور حمل آذوقه به ایشان شدند ، پس نبی صلی الله علیه وسلم اینکار را کرد.

مسئله: بستن راه های اکمالاتی شهر های افغانستان:

بدون شک بستن راه های اکمالاتی به شهر های که بدست کمونیست ها میباشد ، منجر به کمبود مواد غذائی و بلند رفتن نرخ اسعار و پریشانی احوال کمونیستان با دیدن سقوط آن مناطق خواهد شد.

اما فشار و تضیق که بالای ساکنان مسلمان افغان آن شهر ها بدین سبب وارد میشود مانند؛ کابل و غیره شهرها... اسباب احکام هجرت و تخلیه شهر توسط ساکنین موجود میگردد ، همانطوریکه مجاهدین قندهار در مورد حکم کرده بودند ، یعنی زمانیکه وضعیت بالای ساکنین این مناطق بدلیل کمبود نان و مواد خوراکی تنگ گردید بطرف حکمت یار حرکت کردند وبرایش گفتند: آیا برای شما شرعاً جواز دارد تا غذاء و مواد خوراکی را از بالای ما قطع نمایند تا آنکه بمیریم؟ حکمت یار برایشان گفت: شما از آنجا بیرون شوید ما برای شما ترتیبات خیمه و غذاء را میگیریم، و از احمد شاه مسعود پرسیده شد: چرا کابل را محاصره نمیکنید؟ و چرا راه های اکمالاتی منتهی به کابل را که کاروان های روسیه تا کابل (حیرتان — کابل) از آن راه میآیند نمی بندید؟ احمد شاه گفت: این کار دلایلی دارد:

۱- بستن راه های ترانزیتی کابل — در حال حاضر — جز به ملت ضرر نمیرساند ، زیرا نزد حکومت کمونیست کانتینر های پُر از مواد غذائی موجود است.

۲- و دیگر اینکه بستن راه کابل تعداد زیادی از مردم را به تکلیف مواجه میسازد ، و بستن آن اکنون هیچ فائده ای هم ندارد تا آنکه کابل را محاصره نکرده باشیم و در مقابل دروازه های کابل قرار نداشته باشیم ، پس هرگاه وقت مناسب برای فتح نزدیک شد آنگاه دستور به بستن این راه ها میدهیم تا فشاری بالای دولت آورده باشیم.

<u>مبحث چهارم</u>: أخذ عشر[58] (مالیه) از تاجران:

تجارت دو نوع است:

۱. **تجارت داخلی** : هرگونه حمل و نقل مواد خوراکی ، حبوبات ، صنائع ....که در داخل دار الاسلام تولید و ساخته میشود از یک مکان به مکان دیگر جهت کسب مفاد ، تجارت داخلی گفته میشود ، و گرفتن هرگونه عشر (مالیه) از آن حرام است.

مآوردی در أحکام السلطانیة میگوید: ***اما اخذ مالیه از اموال منتقله در داخل دار الاسلام از شهری به شهر دیگر ، حرام بوده و شرعاً جواز ندارد ، و نه هم اجتهاد آنرا مباح میگرداند ، و نه هم از عدالت و سیاست میباشد و نه هم از قضایای منصفانه*** . *انتهی.*

و أحمد و أبو داود حدیثی را روایت میکنند که نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: « **لیس علی المسلمین عشور انما العشور علی الیهود و النصاری**»[59]. و ابوداود و المنذری در اسناد آن سکوت کرده اند.

ترجمه: بر (اموال تجارتی) مسلمانان عشر[60] (مالیه) نیست ، بلکه عشر تنها بر (اموال تجارتی) یهود و نصاری میباشد.

۲. **تجارت خارجی** : اموالی که از خارج دار الاسلام وارد میگردد ؛ و در مورد اخذ عشر (مالیه) از آن فقهاء اختلاف دارند ، اما بارز ترین آراء درین مورد دو رأی میباشد:

أ. **رأی اول** : که رأی جمهور فقهاء از مالکیه ، حنبلیه ، و بعض شافعیه است که میگویند: از کفار حربی عشر (مالیه) گرفته میشود و برابر است که تفاهم و اشتراط قبلی بایشان وجود داشته باشد یا خیر و یا اینکه از تاجران مسلمان مالیه میگیرند یا نه.

ب. **رأی دوم** : رأی احناف : و اساس این رأی معامله بالمثل میباشد: یعنی مالیه باید به همان مقدار و تناسب گرفته شود که ایشان از اموال تجارتی و کاروان های مسلمانان میگیرند.

---

[58] . عشر بخاطر آن گفته میشود که قیمت ۱/۱۰ حصه مال تجارتی از آن گرفته میشود ، همانطوریکه عمر بن خطاب رضی الله عنه از کاروان های تجارتی روم میگرفت، زیرا رومی ها نیز از کاروان های تجارتی مسلمانان همین مقدار را میگرفتند ، اما این نسبت به تناسب اخذ مالیه طرف مقابل تعلق دارد ، اگر آنان کم و یا زیاد بگیرند پس بر حاکم مسلمانان لازم است تا درین حصه با ایشان معامله بالمثل نماید، و فعل عمر نیز بر همین اساس بناء بود.

[59] . رواه احمد و الترمذی ، ضعفه الآلباني .

[60] . العشور ، جمع عشر مالیه لازم بر اموال تجارتی بدون زکات آن.

دلایل جمهور بر أخذ عشر :

۱. از عمر بن خطاب روایت است که وی أنس بن مالک را برای جمع آوری و حساب عشر (مالیه) فرستاد : انس گفت: ای امیر المؤمنین آیا مرا مؤظف بر جمع آوری مالیه در خلافت خویش میکنی؟ عمر رضی الله عنه برایش گفت: ترا به امری میگمارم که نبی صلی الله علیه وسلم مرا گماشته بود ، و گفت: برای من وظیفه امور عشور (مالیات) را عهده دار شو ، و مرا دستور داد تا از هر مسلمان ربع عشر (۱/۴۰) و از ذمی نصف عشر (۱/۲۰) و از حربی عشر کامل (۱/۱۰) أخذ نمایم.[۶۱]

الشعبي در روایت از بیهقي میگوید: اولین کسیکه در اسلام عشر (۱/۱۰) مالیات بر (اموال تجارتی) وضع کرد عمر بود.[۶۲]

۲. از زیاد بن حدیر روایت است که گفت: عمر مرا بر جمع آوری عشر (مالیات) وظیفه دارد : و دستور داد تا از هر تاجر اهل حرب عشر (۱/۱۰) و از هر تاجر ذمی نصف عشر (۱/۲۰) و از هر تاجر مسلمان ربع عشر (۱/۴۰) مالیه دریافت نمایم.[۶۳]

ابن قدامه در المغني (۶۳/۸) میگوید: برای اولین بار عمر از تاجران کفار حربی مالیه (عشر) گرفت ، و این کار در میان صحابه اشتهار پیدا کرد و خلفاء راشدین بعد از وی در هر عصر بدون انکار این کار را انجام دادند ، پس چه اجماعی قوی تر ازین است؟ و کسی نگفته است که وی شرطی بر بالایشان هنگام دخول (به دار الاسلام) گذاشته باشد ، و این امر نیز با تخمین بدون نقل قول ثابت شده نمیتواند ، از همین جهت دستور کلی در شریعت بالای معهود تطبیق میگردد ، و این اخذ مالیه (عشر = ۱/۱۰) در زمان عمر بن خطاب و خلفاء راشیدن بعد از وی ادامه داشت ، پس اخذ آن لازم است.

دلائل احناف :

اما استدال احناف بر موارد ذیل است:

---

[۶۱] . أنظر المغني ج ۸ ص ۵۱۸.

[۶۲] . منتخب کنز العمال من مسند أحمد : ص ۳۰۱۲ ، الاموال ص ۵۳۴.

[۶۳] . آثار الحرب نقلاً عن الأموال لأبي عبید ص ۵۳۳ ، و نیل الأوطار ۶۳/۸.

۱. أبو موسى الاشعری برای عمر بن خطاب نوشت: آنعده از تاجران مسلمان که داخل دار الحرب میشوند ازیشان عشر (۱/۱۰) مالیه گرفته میشود ، عمر برایش نوشت : تو هم ازیشان مالیه اخذ کن همانطوریکه (یا بهمان مقداریکه) ایشان از تاجران مسلمان میگیرند[٦٤].

۲. از أبي مجلز روایت است که گفت: برای عمر گفته شد : چگونه از (تاجران) اهل حرب مالیه گیریم هنگامیکه داخل دار الاسلام میشوند ؟ گفت: ایشان چگونه از شما مالیه میگیرند هنگامیکه داخل دار الحرب میشوید؟ گفتند: عشر (۱/۱۰). گفت: همانگونه (یا همان مقدار) شما هم ازیشان بگیرد، پس این یک قاعده (ضابطه ای) برای عمل بالمثل میباشد[٦٥].

رأی راجح نزد ما :

ما این مسئله را از موضوعات و مسائل سیاست شرعی میدانیم که تعین و تقدیر آن متعلق به اولی الامر – امیر المؤمنین – میباشد ، و او مصلحت راحج را بهتر میداند ، و آنچیزی را که انجام میدهد در آن حتماً خیر و نفع اسلام و مسلمین وجود خواهد داشت ، همانطوریکه مذهب احناف نیز این امر را به متعلق به ولی الامر میدانند تا آنکه او با آگاهی لازمی که از امور سیاسی – اقتصادی دارد دستور العمل مناسبی را برای مسلمانان درین زمینه مقرر نماید ، و نباید او را مقید به أخذ عشر (۱/۱۰) کرد، زیرا کشور ها به مواد غذائی و معادن و صنائع مختلف و زیادی نیازمند میباشد ، پس باید ولی الامر در اختیار موقف مناسب تجارتی در اخذ مالیات میان دار الاسلام و دار الحرب آزاد قرار داده شود ، و همچنان حنابله و مالکیه که اصل در نزد شان وجوب اخذ عشر (۱/۱۰) مالیات از کاروان های تجارتی است ،نیز قائل به این رأی میباشند ، زیرا گاهی اوقات ایشان مجبور شده اند که برخلاف قول بر وجوب اخذ عُشر ، زیاتر از آن و یا کمتر و یا کاملاً به برداشتن مالیه فتوا بدهند ، و آن هنگامیکه شهر های مسلمانان نیازمند به مواد اولیه غذائی و محموله های تاجران حربی باشد.

---

[٦٤] . شرح السير الكبير ۲۸۴/۴.

[٦٥] . آثار الحرب ۵۲۹ ، نقلاً عن أحكام أهل الذمة لابن القيم الجوزية ص ۱۶۹.

از ابن عمر روایت است که میگوید: عمر از تاجران نصاری که روغن و گندم میآوردند نصف عشر (۱/۲۰) مالیه میگرفت ، تا آنکه به کثرت داخل مدینه گردد ، و از کتان (لباس) و حبوبات عشر کامل میگرفت[٦٦].

ابن قدامة در المغني ۲۲۵/۸ میگوید: و این اثر دلالت برآن دارد که هرگاه مصلحت دیده شود در مالیات تخفیف آورده میشود و همینطور با در نظر داشت مصحلت کاملاً مالیات برداشته میشود.

و العدوي از فقهای مالکیه میگوید: از اموال که به حرمین آورده میشود مالیه گرفته نمیشود و از اطراف این دو شهر بیشتر از نصف عشر گرفته نمیشود ، و این بخاطر رفع حوائج و نیازمندی های اهالی آن شهرها میباشد ، تا بسبب آن به کثرت اموال آنجا برده شود[٦٧].

و مآوردي از شافعیه میگوید: هرگاه امام مسلمانان ببیند که اهل حرب عشر (مالیه) را بدلیل اقتضای حوادث از اموال تجارتی شان برداشته است ، پس او قحطی و خشکسالی که ایشان بدان گرفتار شده اند ملاحظه کند در صورت که خوف تجدید قوت ایشان در میان نباشد میتواند برداشتن مالیه (عشر) را از اموال تجارتی شان اجازه بدهد[٦٨].

حد نصاب تجارت که از آن مالیه (عشر) گرفته میشود:

فقهاء در مقدار اموال که از آن مالیات (عشور) گرفته شود اختلاف کرده اند ،که آیا در مقدار لازم برای وجوب زکات...مالیات گرفته شود و یا کمتر و یا بیشتر از آن؟

۱. **شافعیه و مالکیه برآنست که** : برای اموال تجارتی که از آن مالیات (عشور) گرفته میشود هیچ گونه نصاب معین وجود ندارد.

۲. **اما احناف و حنابله** برای آن نصاب معین تعین کرده اند:

---

٦٦ . آثار الحرب ۵۳۳ ، نقلاً عن نیل الأوطار ۶۳/۸ ، الاموال ۵۳۳ ، روی الأمام مالک في المؤطاء: ۹۵۳ ، و أحکام اهل الذمة ج ۱ ص ۳۶۰ فصل ۷۰.

٦٧ . انظر المغني لابن قدامة ۵۲۲/۸.

٦٨ . الشرح الصغیر ۴۱۷/۱.

أ. احناف میگویند: نصاب آن همان نصاب زکات (۲۰ دینار طلا و ۱۰۰ درهم نقره) است.

ب. حنابله میگویند: نصاب آن نصف نصاب زکات است.

اما قول راجح قول حنابله است: زیرا ایشان به نص منقول از عمر استناد کرده اند ، همچنان استدلال حنابله با قید نصاب به ۱۰۰ درهم به تفسیر عمر بن عبدالعزیز از قول عمر بن خطاب در نوشته اش به زریق بن حیان میباشد که گفته بود: «**من مر بک من أهل الذمة فخذ مما يديرون في التجارات من كل عشرين دينارا دينارا ، فما نقص فحساب ذلک حتى تبلغ عشرة دنانير ، فإن نقصت ثلث دينار فلا تأخذ منه شيئا**».

ترجمه: هرگاه از نزد تو فردی از اهل ذمه عبور کرد پس از هریک ازیشان که کاروان تجارتی را بعهده دارند از هر ۲۰ دینار مقدار مال یک دینار اخذ کن ، اما اگر مقدار آن کمتر ازین بود پس آنرا حساب کن تا آنکه مقدار آن به ۱۰ دینار برسد (یعنی کمتر از ۱۰ دینار را مالیه أخذ نکن) ، و اگر مقدار (مالیه) آن از ثلث دینار کمتر بود از وی هیچ چیزی اخذ نکن.

أبوعبید در کتاب الأموال (ص۳۷) میگوید: ۱۰ دینار معادل ۱۰۰ درهم در زکات میباشد ، و نزد ما این موضوع تأویل حدیث عمر بن خطاب یکجا با تفسیر عمر بن عبدالعزیز از آن میباشد ، و درین باب مفسری را سراغ نداریم که بیشتر ازیشان بداند ، و قول سفیان الثوري نیز همین میباشد.

عشر (مالیات) سالانه یکبار گرفته میشود:

جمهور فقهاء به این نظر هستند که از تجارت حربی و ذمی عشر گرفته نمیشود ، مگر اینکه کالا ها را از خارج شهر وارد کرده باشد همانطوریکه امروز (گمرکات مرزی) وجود دارد ، بناً هرگاه تاجر کالاها را از خارج وارد کرد باید مالیات (عشر و یا نصف عشر) آنرا بپردازد ، آنگاه برایش اجازه ورد به دار الاسلام داده میشود اما هنگام نقل و انتقال آن اموال به داخل دار الاسلام مکلف نیست چیزی بپردازد.

و همینطور این مالیات سالانه جز یکبار حصول نمیگردد: وبعضی از فقهاء این حکم را با حکم زکات قیاس نموده اند.

بيهقي از زياد بن حدير روايت ميكند : كه پدرش از نصرانى ها سالانه دو بار ماليات ميگرفت، چون يكى از ايشان نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: اى امير المؤمنين والى ات از نزد من سالانه دو بار عشر ميگيرد ، عمر گفت: اين كار را نبايد بكند ، بر اوست كه سالانه يكبار عشر را جمع آورى كند [٦٩]، و در روايت ديگر آمده است- پس يكى از نصرانى ها نزد عمر آمد وگفت: والى تو سالانه دو بار از من عشر(ماليه) ميگيرد، عمر گفت: تو كى هستى؟ گفت: من پير مرد نصرانى هستم ، عمر گفت: من پير مرد حنيف هستم ، پس براى والى خود نوشت كه سالانه جز يک بار عشر (ماليات) اخذ نكند[٧٠].

كالا هاى كه از آن عشر (ماليات) گرفته ميشود:

از هرگونه كالا هاى كه داخل شهرهاى مسلمانان (دار الاسلام) ميگردد عشر و يا نصف عشر گرفته ميشود، حتى از خمر و خنزير نيز هرگاه دولت اسلامى براى وارد نمودن آنرا با ذميان و يا مستأمنان نصارى موافقت كرده باشد و تجارت آنرا به ايشان اجازه داده باشد ، عشر (ماليات) گرفته ميشود ، اما از عين (ذات مال) نه ، بلكه از قيمت آن نقداً گرفته ميشود ، زيرا عين آن نزد مسلمانان (متقوم نيست) يعنى: مال نبوده و قيمت ندارد ، و اين رأى شافعيه وأبي يوسف و مالكيه و يک رأى از حنابله ميباشد[٧١].

و از عمر روايت است كه ميگويد: «**ولو هم بيع الخمر و الخنزير بعشرها**». ترجمه: هرچند ايشان بيع خمر و خنزير را انجام بدهند ازيشان عشر (١/١٠) ماليات أخذ نمايد.

أبو عبيد در معنى قول عمر رضى الله عنه ميگويد: هرچند ايشان آنچيز ها را بخرند شما ازيشان قيمت آنرا (بعنوان ماليات) اخذ نمايد[٧٢].

و همچنان مسلمانان از رأس المال خمر و خنزير نيز جزيه ميگرفتند و بعداً آنرا بفروش ميرسانيدند ، پس عمر و همچنان بلال رضى الله عنهم بر اينكار شان اعتراض كرد ، اما غير از خمر و خنزير و خود مرده سائر اشياء از عين (ذات مال) و يا از ثمن (قيمت) آن ميتوان ماليه گرفت.

---

[٦٩] . منتخب كنز العمال من مسند أحمد ٢٠١/٢ ، الأموال ٥٣٨.

[٧٠] . مصنف ابن أبي شيبة ج ٢ ص ٤١٧ رقم:١٠٥٨٩- «جاء نصراني إلى عمر ، فقال: إن عاملک عشر في السنة مرتين ،فقال: من انت؟ فقال: أنا الشيخ النصراني ، فقال له عمر : و أنا الشيخ الحنيف ، فكتب الى عامله أن لا تشعر في السنة إلا مرة».

[٧١] . أنظر آثار الحرب ٥٣٦ نقلاً عن الإمام ١٢٥/٤ ، الخراج لأبي يوسف ١٣٣ ، الشرح الصغير ٣١٦/١ .

[٧٢] . الأموال ص ٥٠ ، و المغني ٥٢٠/٨.

فرق میان مالیات (تعشیر) بر ذمی و حربی:

۱. از ذمی نصف عشر گرفته میشود اما از حربی عشر کامل.

۲. از ذمی نصف عشر کالا های وارداتی گرفته میشود ، اما از حربی عشر کامل از کالا های که وارد دار الاسلام میکند ، عم ازینکه آنرا بفرشد یا نفروشد (و نگهدارد).

۳. هرگاه ذمی مدیون (قرض دار) باشد و دَین نیز بر بالای وی ثابت شود نصف عشر نیز از بالای وی برداشته میشود ، اما حربی در ادعایش تصدیق نمیگردد ، هرچند مدیون بودن خویش را ثابت نیز کند و از وی عشر کامل گرفته میشود.

مبحث پنجم: آداب جهاد:

۱- منع مثله کردن و تشویه[۷۳]:

اسلام دینی است که در مقام رفیع از پستی ها و اعمال دنی و حقیر کننده و خصومات زشت و ناپسند مخالف طبعیت و فطرت بشر قرار دارد ، که نتیجه ئی باعث گردد تا از اجساد مرده گان انتقام گرفته شود.

تاجائیکه گفته میتوانیم این عمل (انتقام از مرده گان) زشت تر و پست تر از اعمال جاهلیت است زیرا هرگاه با چنین واقعه ای مواجه میشدند بیزاری و براءت خویش را از آن اعلان میکردند ، طوریکه أبو سفیان در غزو أحد مخاطب به مسلمانان گفت: شاید شما در میان کشته گان تان جسد مثله شده ئی را دریابید اما بدانید که من هرگز به آن دستور نداده ام و نه هم اینکار مرا خوش میآید[۷٤].

اما فقهاء درین موضوع با ابراز دو رأی مختلف با هم اختلاف کرده اند:

۱. **رأی اول** : رأی احناف و حنابله : در ابتداء ایشان مثله را جواز نمیدهند اما هرگاه مثله کردن به عنوان جزاء (قصاص) باشد و یا در معامله بالمثل آنگاه جواز میدهند.

---

[۷۳] . مثله: به معنی بریدن گوش یا بینی ، ویا کشیدن چشم یا قلب و امعاء جسد ویا قطع نمودن اعضاء ، و التشوية: به معنی زشت ساختن صورت است.م

[۷٤] . رواه البخاري / العيني — ص ۱۰۳.

۲. **رأی دوم** : رأی شافعیه و مالکیه : به کراهیت و تحریم مثله کردن قائل هستند ، و این را برابر میدانند که از ابتداء باشد و یا در معامله بالمثل.

تعریف مثله :

نووي در (**تهذيب الأسماء و اللغات**) در تعریف مثله میگوید: « *إذا قطع أطرافه و أنفه أو أذنه أو مذاكيره و نحو ذلک ، و الاسم : المثلة قالوا : و اما مثل بالتشديد فهو للمبالغة. قال الباجي : يريد العبث في قتلهم بقطع الأيدي ، و الأرجل ، وفقء العين ، و قطع الأذان ، و انما يقتل من أسر منهم بضرب الرقاب* ».

ترجمه : هرگاه دست و پا و یا گوش و بینی ویا خصیه ها (آلات مردی) شخص ویا امثال آن بریده و قطع گردد به آن مثله میگویند : و در مورد اسم المثلة میگویند: و گفتن مثل با تشدید جهت مبالغه در عمل گفته میشود ، باجی میگوید: میخواهند بیهوده گی و اهانت در کشته شده گان را با بریدن دست ها ، و پا ها و بیرون کردن چشمان ، و بریدن گوش ها ، و همچنان اینکار خویش را با کشتن اسیرانی ازیشان با زدن گردن هایشان نیز نشان میدهند[۷۵].

و احناف و حنابله بر صحت رأی شان به حدیث العرنيين روایت صحیحین استدلال کرده اند که از أنس بن مالک روایت است که میگوید: «**أن رهطاً من عُكل ثمانية قدموا على النبى صلى الله عليه وسلم، فاجتووا المدينة، فقالوا: يا رسول الله أبغنا رِسْلاً، قال: ما أجد لكم إلا أن تلحقوا بالذود، فانطلقوا فشربوا من أبوالها وألبانها حتى صحوا وسمنوا، وقتلوا الراعي واستاقوا الذود، وكفروا بعد إسلامهم. فأتى الصريخ النبي صلى الله عليه وسلم، فبعث الطلب، فما ترجل النهار حتى أُتي بهم فقطع أيديهم وأرجلهم ثم أمر بمسامير فأحميت فكحلهم بها وطرحهم بالحرة يستسقون فما يسقون حتى ماتوا**»[۷۶].

ترجمه: گروهی از قبیله عکل که هشت نفر بودند، نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمدند، لیکن اقامت در مدینه را دوست نمیداشتند، و گفتند: یا رسول الله برای ما شیر آماده کن، رسول الله گفت:برای شما نمی توانم شیر آماده کنم، مگر تا آنکه به گله گاه شتران بروید، آنها بدانجا رفتند و از شیر و ادار شتران نوشیدند، تا آنکه صحت یافتند، آنگاه شترچران را کشتند و شترانش را ربودند، و

---

۷۵ . جزء المسالک ۲۳۹/۸.

۷۶ . أخرجه البخاری فی صحیحه:۳۰۱۸.

بعد از اسلام آوردن کافر شدند، سپس کسی فریاد کنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد، نبی صلی الله علیه وسلم گروهی را به تعقیب ایشان فرستاد و آفتاب هنوز بلند نشده بود که آنها را آوردند، آن حضرت فرمود، که دست و پای ایشان را قطع کنند، و سپس دستور داد، که بر چشم هایشان میل کشیده شود، پس میل ها داغ کرده شد، و بر چشمان شان کشیده شد، و آنها را به الحرة- سنگزار مدینه- انداختند، در حالیکه ایشان آب میطلبیدند، برایشان آب داده نشد تا آنکه مردند.

أبو قلابة میگوید: مرتکب قتل ، سرقت و حرب با الله و رسول اش صلی الله علیه وسلم و باعث بر انگیختن فساد در زمین شده بودند.

کرماني میگوید: نبی صلی الله علیه وسلم با ایشان همانگونه رفتار کرد که ایشان با چوپان رفتار کرده بودند مانند؛ میل کشیدن به چشم های شان و غیره ، اما حدیث «**لا تعذبوا بعذاب الله**»- ترجمه: به گونه ای عذاب الله کسی را مجازات نکنید ؛ در موضع جزاء های منهی عنه در مقابل فعل جانی مورد ندارد ، و بخاری نیز به این حدیث (العرنیین) در باب جواز حریق نمودن چشمان با آتش استدلال نموده است ، هرچند ایشان چشم های چوپان ها را حریق نکرده باشند ، که در غیر آنصورت هرگاه مشرکی مسلمان را حریق نماید ، از باب اولی مشرک به آتش زده میشود[۷۷].

و مسلم از انس روایت میکند که میگوید: «**إنما سمل النبي صلی الله علیه وسلم أعین اولئک ، لأنهم سملوا أعین الرعاء**»[۷۸]. ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم بخاطر آن چشم های ایشانرا میل کشید ، زیرا آنان نیز چشمان چوپانان را به میل کشیده بودند.

و این تعداد فقهاء این دو حدیث (العرنیین و نهی از مثله) را با هم جمع کرده اند و حدیث العرنیین را منسوخ نمی دانند.

دلائل شافعیه و مالکیه :

۱. مالکیه و شافعیه به حدیث سلمیان بن بریدة عن أبیه استدلال میکنند که میگوید: «**کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا أمر امیرا علی جیش أو سریة أوصاه....أغزوا و لا تغلوا و لا تغدروا و لا تمثلوا و لا تقتلوا ولیدا**»[۷۹].

---

[۷۷]. العیني / بخاري ص ۸۷ .

[۷۸]. رواه مسلم عن أنس بن مالک.

[۷۹]. البخاري.

ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم هرگاه شخص را به امارت لشکر و یا سریه ای میگماشت ، برایش توصیه میکرد....بجنگید اما از حد مگذرید و پیمان شکنی نکنید و نه کسی را مثله نماید و نه هم اطفال را بکشید.

۲. و همچنان بخاری از عبدالله بن یزید الانصاری روایت میکند که گفت: «**نهی نبی صلی الله علیه وسلم عن النهبی و المثلة**».

ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم از گرفتن چیزی از شخص بزور و مثله کردن نهی کرده است.

و در روایت صحیح نزد أبوداود از سمرة بن جندب روایت است که میگوید: «**کان نبي الله صلی الله علیه وسلم یحثنا علی الصدقة ، و ینهانا عن المثلة – و کذلک من عمران بن حصین**»[۸۰].

ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم ما را تشویق به صدقه میکرد ، و از مثله کردن نهی مینمود – و به مثل این روایت از عمران بن حصین نیز روایت شده است.

و بعضی از این گروه فقهاء احادیث نهی از مثله کردن را ناسخ حدیث العرنیین میدانند.

ابن سیرین بعد از ذکر حدیث العرنیین میگوید: این حکم قبل از نزول نصوص حدود نافذ بود ، و سعید بن جبیر بعد از ذکر حدیث العرنیین میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگز کسی را مثله نکرده است نه قبل و نه بعد از نهی اش از مثله که گفته است: **لا تمثلوا بشيء**.

ترجح :

ما درین موضوع مذهب شافعیه و مالکیه را که قائل به منع مثله کردن هستند ترجح میدهیم ، زیرا عدم انجام این عمل با قواعد عام در اسلام در موافقت قرار دارد ، و با روح تعالیم این دین همچنان سازگار میباشد ، همانطوریکه از زهري درین مورد روایت است که میگوید: هیچگاه برای نبی صلی الله علیه وسلم سر بریده شده ئی کسی برده نشده است ، اما برای ابي بکر صدیق سر یک مقتول را بردند اما وی از آن انکار کرد ، و اولین کسیکه نزد وی سران قطع شده دشمنان شان برده شد

---

[۸۰] . صحیح سنن أبي داود: ۲۶۶۷.

عبدالله بن زبير بود ، همانطوریکه این قضیه را حدیث مروی از بیهقی و عبدالرزاق از عقبه بن عامر تأیید میکند که گفته است: «**أن شرحبيل بن حسنة وعمرو بن العاص بعثا بريدا الى أبي بكر الصديق رضي الله عنه برأس ؛ يناق« فقال : اتحملون الجيف الى مدينة رسول الله صلى الله عليه وسلم ؟ قلت : يا خليفة رسول الله إنهم يفعلون بنا هكذا ، قال : لا تحملوا إلينا منهم شيئا**»[81].

ترجمه: شرجيل بن حسنة و عمرو بن العاص به أبوبکر صدیق نامه ای یکجا با سر و گردن بریده شده فرستاد ؛ پس ابوبکر گفت: آیا شما با خود مردار (لاشه) را به مدینه رسول الله صلی الله علیه وسلم میآورید ؟ گفتم : ای خلیفه رسول الله آنان با ما نیز چنین میکنند ، گفت: هیچ چیزی (یعنی عضو بدن) ازیشانرا نزد من نیآورید.

پس قول أبي بکر رضی الله عنه دلالت به منع مثله کردن دارد هرچند در معامله بالمثل نیز مطرح باشد.

۲- **سوزانیدن با آتش :**

سلف درین موضوع با هم اختلاف کرده اند.

۱. عمر و ابن عباس رضی الله عنهم وغیره از کبار اصحاب مطلقاً آنرا مکروه میدانند ، اعم ازینکه بسبب کفر شخص ، و یا در حالت مقاتله و یا قصاصاً صورت گیرد.

۲. اما علي بن أبي طالب و خالد رضی الله عنهما آنرا جواز میدهند.

أ. و اصحاب رأی اول : بحديث أبي هريرة رضی الله عنه استدلال میکنند که میگوید: «**بعثنا رسول الله صلى الله عليه في بعث فقال : ان وجدتم فلانا و فلانا فاحرقوهما في النار ، ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حين أردنا الخروج : إني أمرتكم ان تحرقوا فلانا و فلان ، و ان النار لا يعذب بها الا الله فإن وجدتموهما فاقتلوهما**»[82].

ترجمه : نبي صلی الله علیه وسلم ما را در لشکری فرستاد و گفت: اگر فلانی و فلانی را دریافتید پس ایشانرا در آتش بسوزانید ؛ سپس هنگام خروج ما گفت: من دستور دادم که فلان و فلان را بسوازنید ، اما آتش چیزی است که جز الله به آن عذاب نمیدهد ، پس اگر آنان را دریافتید ایشان را

[81] . سنن البيهقي ۱۳۲/۹ ، منتخب كنز العمال من سمند أحمد ۳۲۳/۲ ، و أحمد في مسند و ابن أبي شيبة في مصنف بإسناد صحيح .
[82] . رواه البخاري / فتح الباري - ۱۱۲/۶.

بکشید– و منظور از فلان و فلان : هبار بن الاسود ، و نافع بن عبدقیس (ویا رفیقه بن اللذان) میباشد ، که شتر زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را هنگام هجرت اش بر انگیخته بود ، پس او ترسید و از ترس زیاد حمل خویش را وضع کرد و شدیداً مریض شد.

همچنان به حدیث عکرمة که میگوید: «**أن عليا رضي الله عنه حرق قوما فبلغ ابن عباس فقال: لو كنت أنا لم أحرقهم لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: لا تعذبوا بعذاب الله**»[۸۳].

ترجمه: علي رضی الله عنه افراد قومی را سوزانید ، زمانیکه خبر این واقعه به ابن عباس رسانیده شد گفت: اگر من میبودم ایشانرا نمی سوزانیدم ، زیرا نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: به عذاب الله کسی را مجازات (تعذیب) نکنید.

ب. **اما اصحاب رأی دوم** : همانطوریکه مهلب میگوید: این نهی علی وجه تحریم نیست ، بلکه علی سبیل تواضع میباشد ، و فعل صحابه دلالت به جواز سوزانیدن دارد ، و نبی صلی الله علیه وسلم نیز بر چشم های (العرنیین) با آهن داغ شده میل کشید ، و أبوبکر بغات (باغیان) را در حضور صحابه سوزانید ، و همینطور خالد بن ولید مردمان از اهل رده (مرتدین) را با آتش سوزانید.

و اکثر علماء مدینه سوازنیدن حصار (قلعه) و سواری (وسائل حمل و نقل) را جواز داده اند.

و احناف نیز سوازندن حصار های (دشمن) را با آتش هرچند در میان آنان مسلمانان نیز باشد جواز داده اند.

سرخسی در مبسوط ۶۴/۱۰ میگوید: و زیر آب قرار دادن شهر اهل حرب ، و سوزانیدن آنها با آتش ، و آماج (هدف) قرار دادن شان با منجنیق ، هرچند در میان شان اطفال و افرادی از مسلمانان باشد ، مانعی ندارد....و نبي صلی الله علیه وسلم منجنیق را بر بالای اهل طائف نصب کرد ، و قصر عوف بن مالک را سوزانید....و از سوزانیدن آن بدلیل موجودیت زنان و اطفال در داخل آن نهی نکرد ، و همچنان به سبب موجودیت اسیران مسلمان نیز از حریق نمودن آن نهی نکرد ، بلکه تنها به هدف ایکه داشتند یعنی: حریق نمودن مشرکین ، اینکار را انجام دادند[۸۴].

---

[۸۳] . رواه البخاري / فتح الباري – ۱۱۳/۶.

[۸۴] . أنظر المبسوط : ۳۲/۱۰.

رأی ما در مورد سوزانیدن :

قول ما منع تحریق (سوزاندن) انسان در آتش میباشد ، در صورتیکه توانائی کشتن او به شیوه ای دیگر امکان داشته باشد ، زیرا احادیث وارده درینمورد صراحت به کراهیت و تحریم دارد ، بناً هرگاه چنین (دشمن ، و یا مورد از قصاص) در اختیار ما قرار گیرد ، با امکاناتی که در دسترس داریم با شمشیر (و یا وسائل دیگر) وی را بقتل میرسانیم.

اما هرگاه دشمن در شهر ممتنعه[۸۵] ، و یا دژ و قلعه ، و یا وسیله نقل و انتقال در بحر باشند ، و بخواهیم ایشانرا از نقاط دور هدف قرار بدهیم و بقتل برسانیم ، پس درینصورت استعمال آتش بمنظور سوزانیدن و قتل ایشان جواز دارد.

و در اصول هرگاه میان حکم به نهی و اباحت تعارض پیش آید ، عمل به نهی مقدم قرار میگیرد ، همانطوریکه درین مسئله احادیث در نهی ، و حدیث العرنیین در اباحت وارد گردیده است ، پس راجح آنست که نهی را مقدم بر اباحت قرار بدهیم ، همانطوریکه حرام بر واجب و مندوب و مباح مقدم قرار میگیرد ، و مکروه بر مباح و مندوب یا مستحب.

امام شافعی در الأم ۱۶۲/۴ میگوید: و هرگاه مسلمانان کسی از مشرکین را به اسارت گیرد و بخواهند او آنها را بکشند ، پس ایشان را با زدن گردن های شان بکشند ، و ازین حدود تا مثله کردن و بریدن دست ها و یا پاها ویا عضوی از اعضاء ویا مفصل ، و یا پاره کردن بطن ، ویا حریق نمودن ، ویا دو شق کردن... وی تجاوز نکنند، زیرا نبی صلی الله علیه وسلم از مثله کردن و کشتن به شیوه های متذکره منع کرده است.

۳- دفن لاشه مشرکین و عدم گرفتن پول از اجساد شان[۸۶]:

از آداب جهاد دفن لاشه اجساد مقتولین مشرکین است ، یعنی هرگاه قصد گرفتن پول در مقابل مسترد کردن اجساد شان به مشرکین موجود باشد پس راجح عدم أخذ پول (قیمت) در مقابل دفع جسد به مشرکین میباشد.

و نبی صلی الله علیه وسلم اجساد زعماء قریش را در روز بدر به گودالی انداخت ، و نیز برای یهودیان بنی قریظه هنگام کشتار ایشان خندق های را حفر کرد.

---

[۸۵] . شهری که ورود به آن ممکن نباشد ، مراد از آن شهر های قدیمی مانند بابل است که در میان یک حصار بزرگ با دیوار ها بلند واقع شده بود.م

[۸۶] . باب دفن جيف المشركين و عدم أخذ اثمان جيفهم / البخاري: ۳۱۸۵.

و ابن اسحاق در (کتاب المغازي) آورده است که : مشرکین از نبی صلی الله علیه وسلم خواستند تا جسد نوفل بن عبدالله بن المغیرة را برای شان بفروشد ، اما برای وی از قبل خندقی حفر کرده شده بود ، پس نبی صلی الله علیه وسلم گفت: ما نه بجسد وی و نه به قیمت اش نیاز داریم – ابن هشام میگوید: برای ما از زهري رسیده است که ایشان به ده ها هزار (درهم یا دینار) پیشنهاد کرده بودند.

سرخسی در مبسوط ۱۲۸/۱۰ میگوید: در مورد بیع (فروش) لاشه کفار ، ابو یوسف میگوید: أبوحنیفة هیچ مانعی در دار الحرب به آن نمی بیند ؛ اما أبو یوسف آنرا مکروه دانسته و از آن نهی میکند.

۴- **منع سفر با مصحف به سرزمین کفار:**

بخاری از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که گفت : «**أن رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی أن یسافر بالقرآن الی أرض العدو**»[۸۷].

ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم از سفر نمودن با قرآن به سرزمین دشمن منع کرده است.

امام مالک میگوید : این بخاطر ترس از آنست که دشمن به آن توهین و بی احترامی نماید.

اما فقهاء در حکم سفر با قرآن به سرزمین کفار اختلاف کرده اند:

۱. **شافعیه و احناف و امام بخاری** : به جواز سفر با قرآن به سرزمین دشمن (دار الکفر) قائل هستند در صورتیکه قرآن از توهین و بی احترامی و استهانت و استخاف از جانب کفار در امان باشد.

نووی میگوید: این حدیث دلالت بر منع سفر با مصحف به سرزمین کفار به دلائل مذکور میباشد ، و آن ترس از بی احترام و توهین و هتک حرمت قرآن است ، پس هرگاه ترس ازین علت با داخل شدن لشکریان مسلمان پیروز و غالب بر ایشان ازبین برود ، هیچ کراهیت و منع در آن بدلیل ازبین رفتن علت موجود نمیباشد ، و این قول صحیح درینمورد است.

۲. **اما امام مالک و اصحابش** : مطلقاً به عدم جواز این کار قائل میباشند.

---

[۸۷] . فتح الباري ۱۰۰/۶.

و ما مذهب اول را درینمورد راجح میدانیم : که قائل به جواز حمل قرآن به سرزمین دشمن است در صورتیکه قرآن از استخفاف و اهانت و بی احترامی در امان باشد ، و همچنان موضوع دیگر اینکه : در آنزمان مصاحف مطبوعة به شکل امروزی آن و به حجم کوچک که حتی در جیب نیز گنجایش گذاشتن اش است موجود نبود ، تا آنکه بشکل محفوظ و امن قرار داشته باشد ، و نیز این سؤال مطرح میگردد : که چگونه سفر برای یک مسلمان به شهرهای کفر امکان داشته میتواند در حالیکه زاد و توشه اش (قرآن و سنت) همراه اش نباشد.

و آنچیزیکه ما را در میدان معرکه از جوانان مسلمان به تعجب انداخته است آنست که هرگاه ازیشان سؤال میکردیم مصحف ات کجا است؟ میگفت: در پشاور فراموشش کرده ام؛ و این جوابی بود که سخت ما را میرنجانید و اندوهگین میساخت، و میگفتیم: چگونه برای یک مسلمان امکان دارد تا در سرزمین ابتلاء و جهاد بیآید اما بدون کتاب الله و یکسال یا کمتر و یا زیاتر بدون قرآن زندگی کند ، بدون آنچیزیکه آنرا دوست میدارد و به با خواندن آن نشاط میبآبد و انس میگیرد و مأیوس نمیگردد و خوشحال میشود؟!

امر عجیب و غریبی بود که ما توان تحمل آنرا نداشتیم.

۵- حکم بیع (فروش) قرآن برای کافر :

در مورد تحریم بیع مصحف برای کافر هیچ اختلافی وجود ندارد هرچند به ظن و گمان توهین به آن موجود نگردد.

۶- اهدای قرآن برای کافر :

باجي (مالکی) میگوید: هرچند یکی از کفار رغبت و حرص به فرستادن (یا هدیه کردن ...) قران به وی داشته باشد ، نباید فرستاده شود ، زیرا او نجس ، جنب بوده جواز ندارد تا مصحف را لمس کند[۸۸].

۷- نوشتن نامه برای کافر که در آن آیات قرانی باشد:

---

۸۸ . أوجز المسالک الی موطأ مالک ۲۱۸/۸.

در جواز آن هیچ اختلافی میان علمای سلف وجود ندارد ، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم برای هرقل نامه ای نوشت که در آن آیت {**یا أهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء....**}. تحریر شده بود.

۸- **منع قتل ضعیفان** (**غیر مقاتلین**) :

اسلام جهاد را بمنطور درهم شکستن هرگونه مانعی در برابر دعوت اسلامی وضع کرده است ، عم ازینکه این موانع ، موانع سیاسی باشد ، یا عسکری (نظامی) ، و یا اقتصادی و اجتماعی .

بناً با نظر داشت توجیهات نبوی شریف برای مجاهدین ، حرمت قتل زنان و اطفال ثابت است ، و درین مورد روایات صحیح زیادی نیز وجود دارد ، و دلیل برآن نیز به اتفاق جمیع فقهاء عدم مقاتله (محارب) بودن ایشان است ؛ همانطوریکه ابن بطال وغیره – بر حرمت قصد کشتن زنان و اطفال قائل هستند: و میگویند: دلیل نکشتن زنان، ضعیف بودن ایشان ، و از اطفال ناتوانائی (و عصمت) شان از انجام فعل کفری[۸۹] است ، هرچند در بقاء و موجودیت آنان منافع بزرگ (در حال و آینده) برایشان موجود میباشد[۹۰].

و طحاوي : از هفت تن اصحاب رضی الله عنهم ؛ نهی (تحریم) قتل زنان و اطفال را روایت کرده است.[۹۱]

نووی در شرح مسلم (۴۸/۱۲) میگوید: علماء بر تحریم قتل زنان و اطفال در صورتیکه جنگ نکنند اجماع کرده اند ، و اگر به جنگ (قتال) بیآیند ، جمهور علماء میگوید: کشته شوند ، بر اساس قاعده (من قاتل یقتل)[۹۲]؛ و این قاعده بالای همه افراد هرچند زن باشد و یا راهب و خادم و شیخ....تطبیق میگردد.

و در صحیحین روایت زیادی بر منع و تحریم قتل زنان و اطفال آمده است که همه در حالات عادی دلالت دارد مانند؛ حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که میگوید: «**وجدت امرأة مقتولة في**

---

[۸۹] . مرفوع القلم بودن ایشان.

[۹۰] . فتح الباري ۱۱۱/۶.

[۹۱] . العیني / البخاری "۸۰/۱۵.

[۹۲] . کسیکه میکشد ، کشته میشود.

بعض مغازي رسول الله صلى الله عليه وسلم فنهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن قتل النساء و الصبيان»[93].

ترجمه: زن کشته شده ای را در بعضی مغازی رسول الله صلی الله علیه وسلم دریافتم ، پس نبی صلی الله علیه وسلم از کشتن زنان و اطفال نهی کرد.

اما هرگاه زنی به جنگ و کشتن بپردازد نزد جمهور فقهاء کشته میشود ، همانگونه ای که نبی صلی الله علیه وسلم زن یهودیه را در روز – قتال با بنی قریظه –کشت، زیرا وی تیر (یا نیزه ای) را بالای محمود بن مسلمة پرتاپ کرده بود ، و زبیر رضی الله عنه ابن باطا را در روز احزاب کشت ، برای آنکه وی قوم خویش را برخلاف مسلمان در جنگ کمک و مظاهرت میکرد.

اما مالکیه : در مورد ریختاندن خون زنان هرچند در قتال و حرب ، و معاونت حربی ها با صدای بلند خود (نعره زدن) و یا نگهداری از حصار و اسلحه مقاتلین شرکت داشته باشند شدت بیشتر نشان داده اند– همانطوریکه از باجي و ابن سحنون این قول روایت است[94].

و مالکیه بعدم و تحریم قتل زنان هرچند در نعره سر دادن بر ضد مسلمانان در جنگ شرکت کنند به حدیث روایت مالک در موطأ استدلال کرده اند : که از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت است که میگوید: «**نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذين قتلوا ابن أبي الحقيق**[95] **عن قتل النساء و الولدان ، قال: فكان رجل منهم يقول: برحت بنا امرأة ابن أبي الحقيق بالصياح فأرفع عليها السيف ، ثم أذكر نهي رسول الله صلى الله عليه وسلم فأكف ولولا ذاک لاسترحنا منها»**.

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم کسانیرا که ابن أبي الحقيق را کشته بودند از قتل زنان و اطفال نهی کرد ، عبدالرحمن گفت: کسی از میان آنان بود که میگفت: زن ابن أبي الحقيق بر بالای ما فریاد میزد (و حزن خویش را ظاهر میکرد) ، پس شمشیر را بر بالایش بلند کردم ، بعداً نهي نبی صلی الله علیه وسلم بخاطرم آمد ، پس از وی دست کشیدم ، و اگر این نمی بود (یعنی قول نبی صلی الله علیه وسلم بخاطرم نمیآمد) خویش را از او راحت میساختیم (یعنی او را میکشتیم تا سر و صدایش را خفه کرده باشیم).

---

٩٣ . البخاری و مسلم.

٩٤ . أوجز المسالک ٢٢٢/٨.

٩٥ . **– هو ابو رافع اليهودي و اسمه عبدالله أو سلام–**

اما رأی راجح که ما به آن قائل هستیم : اینست که هرگاه زنی در قتال (جنگ) با اظهار نظر ، فریاد و نعره در آوردن ، و یا نگهداری قلعه و اسلحه مشارکت داشته باشد کشته میشود ، همانطوریکه شافعیه نیز بر همین رأی هستند.

۹- قتل اجیران و دهاقین که در سرزمین کفار مشغول کار هستند[۹۶]:

بعضی از فقهاء به این نظر هستند که اجیران و همینطور دهاقین کشته نمیشود زیرا ایشان در حرب داخل نبوده و هیچ گونه ارتباطی با این امور ندارند و نه هم در آن شرکت کرده اند ، نه با اظهار نظر و نه هم با دست ؛ و برین قول خویش به روایت أبي داود ، النسائی ، و ابن حبان استدلال کرده اند که از رباح بن الربیع روایت است که میگوید: «**کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم في غزوة فرأى الناس مجتمعين ، فرأى امرأة مقتولة ، فقال: ما كانت هذه لتقاتل...فقال لأحدهم: إلحق خالداً فقل له لا تقتل ذرية ولا عسيفا**»[۹۷].

ترجمه: ما در غزوه با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم ، متوجه شدیم که مردم بالای چیزی جمع شده اند ، پس دیدیم که زن مقتوله آنجا بود ، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: اینان برای کشتن نیستند...پس از میان آنان کسی بود که گفت: نزد خالد برو و به به او بگو: که هیچ زن و پیر مردی را نکشد[۹۸].

و امام احمد و بیهقي از أیوب روایت میکنند که میگوید: «**نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن قتل الوصفاء (العبید) و العسفاء**»[۹۹].

ترجمه: نبی صلی الله علیه وسلم از کشتن برده گان و اجیران (ویا پیر مردان) منع کرده است.

---

[۹۶] . اجیر: کسیکه در برابر مزد معین مکلف به اجرای کاری میباشد (مستخدم)، همچنان اجیر به معنی عسیف یا شیخ فانی (پیر مرد کهنسال) بکار رفته است.

[۹۷] . رواه أبو داود و ابن ماجه و احمد بأسناد صحیح و صححه الآلبانی/ فتح الباري ۶/۱۱۱.

[۹۸] . ذُرية : اسم يجمع نسل الانسان من ذكر و أنثى ، و اصلها الهمز لكنهم حذفوه فلم يستعملوها لا ير مهموزة ، و تجمع على ذريات و ذرارى مشدداً ، و قيل اصلها من الذر بمعنى التفريق ، لان الله تعالى ذرهم في الارض و المراد بها فی هذا الحديث النساء لأجل المرأة المقتولة./النهاية لابن اثير ج ۲ ص ۱۵۷ (ذرر). م

العسيف : هو الأجير وزنا و معنى،- عسيفا أو اسيفا : الشيخ الفاني و قيل العبد- النهاية لابن اثير ج ۱ ص ۱۲.

[۹۹] . أخرجه أحمد ، و البيهقي و عبدالرزاق في مصنف ۵/۲۰۰- برقم: ۹۳۷۷ ، بإسناد صحيح عن أيوب.

اما دهاقين در نوشته عمر آمده است كه گفته است « **لا تغلوا و لا تغدروا و لا تقتلوا وليدا و أتقوا الله في الفلاحين فلا تقتلوهم الا أن ينصبوا[100] لكم الحرب**»[101].

ترجمه : غلو و زياده روى نكنيد ، و پيمان شكنى ننمايد ، و طفل نوزاد را نكشيد ، و از الله در مورد دهاقين ترس اختيار كنيد و ايشانرا تا هنگاميكه جنگ را بر عليه تان نيرو ندهد نكشيد.

همچنان از بيهقي روايت است كه ميگويد: «**كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقتلون تجار المشركين**»[102].

ترجمه : اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم تاجران مشركان را نمى كشتند.

١٠-قتل راهبان (Monks):

١. **جمهور فقهاء** – به استثناء شافعيه – به اين رأى هستند كه راهب كه در صومعه گوشه نشينى و ترك دنيا اختيار كرده است ، و با مردم يكجا نيست كشته نميشود.

اما شمامسة (بزرگان قوم و آئمه كفر) كشته ميشوند ، زيرا ايشان اغلباً مصدر آراى نصارى ميباشند.

و همينطور كشيش ها كه در كليسا و يا كنيسه ها ميباشند و با مردم آميزش و اختلاط دارند كشته ميشوند.

٢. **اما شافعيه** : قائل به قتل همه كفار ميباشند، بجز زنان و اطفال كه از آيت كريمه: { **وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً** }، تخصيص شده اند ، بدليل اينكه آنان نيز همه مسلمانان را بدون استثناء ميكشند .

و به حديث روايت أحمد ، و ابوداود ، و الترمذي با تصحيح آن از سمرة بن جندب استدلال ميكنند ، كه ميگويد: «**أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: اقتلوا شيوخ المشركين و استحيوا شرخهم**[103]»[104].

---

[100] . ينصبوا : أى يؤكدوا و يتظاهروا.

[101] . البيهقي ٩/ ٩١.

[102] . البيهقي ٩٩/٩ و ابن أبي شيبة في المصنف: ٣٣١٣٠.

[103] . الشرخ : جمع شارخ ، و هو الحديث السن ، شرخ الشباب أوله.

[104] . رواه أبي داود ، و الترمذي و أحمد عن سمرة بن جندب بأسناد ضعيف و ضعفه الألباني.

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: بزرگان و شیوخ مشرکان را بکشید و نوجوانان آنان را زنده نگهدارید.

وجمهور به أحادیثی که أحمد و بیهقی از ابن عباس روایت کرده اند استدلال میکنند ، که نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لا تقتلوا أصحاب الصوامع**»[١٠٥]– ترجمه: صاحبان صومعه ها را نکشید.

و هچنان به وصیت أبي بکر برای یزید بن أبي سفیان رضی الله عنه که میگوید: «**إنک ستجد قوما زعموا أنهم حبسوا أنفسهم لله ، فدعهم و ما حبسوا أنفسهم له ، و ستجد قوما فحصوا من أوساط روؤسهم من الشعر فاضرب ما فحصوا عنه بالسيف**»[١٠٦].

ترجمه : تو گروهی را خواهی یافت که گمان میکنند ایشان خویشتن را برای الله محبوس ساخته اند، پس آنان و چیزهای را که خود را برای او (یعنی اصنام و مجسمه هایشانرا) محبوس کرده اند ترک کن (یعنی راهبان را نکش و مجسمه هایشان را نشکن) ؛ و کسانی را خواهی یافت که مو های وسط سر خویش را میتراشند [١٠٧]، پس هرکسیکه مو هایش را تراشیده بود با شمشیر او را بزن (و بکش).

و معنی «گمان میکنند ایشان خویشتن را برای الله محبوس ساخته اند»: باجي المالکي میگوید: مراد ازین قول راهبان است که خویش را از اختلاط (آمیزش) با مردم محبوس کرده اند ، رو به طرف آنچیزی کرده اند که آنرا عبادت میخوانند ، و از کمک و یاری رسانی اهل ملت و دین شان با ابراز رأی ، دادن مال ، و یا جنگیدن به نفع آنان دست کشیده است ، پس ایشان اعم ازینکه در صوامع و یا دیره ها ویا مغاره ها باشند کشته نمیشوند ، اما راهبان کنیسه ها ، همانطوریکه ابن حبیب المالکي میگوید : کشته میشوند ، زیرا ایشان از اهل ملت شان گوشه نشینی نکرده اند.انتهی.

و همچنان راهبان به برده گی و اسارت گرفته نمیشوند و نه هم از صوامع شان خارج کرده میشوند ، برخلاف شافعیه که قائل به برده گی و اسارت گرفتن آنان میباشند[١٠٨].

---

[١٠٥] . رواه أحمد ج۴ ص ۴۶۱ و البیهقي ۹۰/۹ بأسناد حسن لغیرة.

[١٠٦] . أوجز المسالک ۲۷۷/۸ ، و موطأ مالک : ۱۶۲۷.

[١٠٧] . فحصوا رؤوسهم أي حلقوها / غریب الحدیث لابن الجوزي ج۲ ص ۱۷۸ – یعني الشماسة و هم رؤساء النصاری.

[١٠٨] . أوجز المسالک ۲۷۷/۸.

و سرخسی در مبسوط ۱۲۷/۱۰ در مورد قتل ضعیفان (الضعفاء) آمده است : ابو یوسف میگوید : از أبوحنیفه در مورد قتل زنان و اطفال و پیر مردان بزرگ که توانائی جنگیدن را ندارند و کسانیکه غیر ازیشان توانائی جنگیدن را ندارند پرسیدم؟ پس از آن نهی کرد و شدیداً از انجام آن کراهیت نشان داد.

و در مورد کشتن راهبان : أبویوسف و محمد در روایت السیر الکبیر از أبو حنیفه نقل میکنند : که کشته نمیشود.

و در روایت دیگر : ابویوسف میگوید : از أبوحنیفه در مورد اصحاب صوامع و راهبان پرسیدم ، پس گفت: من کشتن ایشان را بهتر میدانم و گفت: آنان آئمه کفر هستند.

و در روایتی از أبي حنیفه در مورد آنتعداد راهبانی که با مردم اختلاط و آمیزش دارند گفت: آنتعداد ازیشان که با مردم آمیزش دارند کشته میشود و آنتعداد دیگری که آمیزش ندارند کشته نمیشوند.

ابن عابدن میگوید: راهب در صومعه اش کشته نمیشود ، و نه هم اهل کنیسه ها که با مردم اختلاط ندارند ، و اگر اختلاط نمودند پس به مانند؛ کشیش کشته میشوند.

۱۱-   **اموال راهب :**

ابن نافع از مالک در مورد راهب که صاحب یکتعداد اندکی از گوسفندان ، و زمین های زراعتی در سرزمین روم بود روایت میکند که گفت: آنها از نزدش گرفته نمیشود و زیرا چیز بی ارزشی است و نه هم گاو اش و نه هم گوسفندان اش گرفته میشود هنگامیکه دانسته شود که مربوط او میباشد ؛ سحنون میگوید: معنی قول مالک آنست : که هرگاه حیوانات و زمینی که دارد به مقدار کم و بقدر اکتفاء معیشت اش باشد برایش گذاشته میشود ، اما اگر بیشتر از آن باشد برایش گذاشته نمیشود ؛ و مراد از قول سحنون آنست : که هرگاه مالش از نزدش گرفته شود به معنی قتل وی و خارج ساختن اش از موضع اش میباشد که این امر غیر جائز میباشد[۱۰۹] .

چه زمانی تکلیف از قتل اطفال ، زنان و ضعیفان برداشته میشود:

---

[۱۰۹] . أوجز المسالک ۲۲۸/۸.

تکلیف و گناه از قتل ضعیفان در دو حالت برداشته میشود:

۱. **در حالات هجوم و یورش شدید:** با منجنیق و یا اسلحه مدافع بالای شهر ها و مراکز نظامی (معسکرات) و قریه ها و تجمعات کافر ، و این رأی جمهور فقهاء میباشد.

و استناد شان به حدیث صعب بن جثامة رضی الله عنه است که میگوید: «**مر بي النبي صلى الله عليه وسلم بالأبواء أو بودان فسئل عن أهل الدار يبيتون من المشركين ، فيصاب من نسائهم و ذراريهم قال: هم منهم**»[١١٠].

ترجمه : نبي صلى الله علیه وسلم در أبواء یا بوادن از کنارم گذشت ، پس از وی در مورد خانواده مشرکین که اطفال و زنان که در آنجا با ایشان یکجا میباشند پرسیده شد، که در هنگام هجوم و یورش بسوی آنان، ایشان نیز آصیب میبنند و کشته میشوند ، پس نبی صلی الله علیه وسلم گفت: آنان از جمله ایشان است.

و معنی **يبيتون** : یعنی هجوم آوردن بالای آنان در هنگام شب که زنان با مردان و اطفال با هم یکجا میباشند.

و معنی قول **هم منهم** : جواز کشتن عمدی ایشان نیست ، بلکه حکم شان به مانند حکم پدران شان در رفع گناه از مجاهد و نفی تکلیف از بالای وی میباشد ، و آنهم هنگامیکه که باهم طوری آمیخته (یکجا) شده باشند که تمیز و تفریق ایشان از پدران شان جز باکشتن همه ایشان ممکن نباشد.

و فقهاء میان این حدیث و حدیث «نهی قتل زنان و اطفال» جمع کرده اند ، زیرا جمع آن ممکن بوده و در حالت دوم گناه از شخص بدلیل اختلاط اطفال و زنان با پدران و مقاتلین شان برداشته میشود ، که توانائی جدا کردن آنها و یا تفکیک شان هنگام هجوم میسر نباشد ، و الله متعال میفرماید: {**لا يكلف الله نفساً إلا وسعها**}، و اطاعت بقدر طاقت مطلوب میباشد.

و حالت نهی از قتل زنان و اطفال هنگامیکه تحقق مییآبد که انفراد (یا جدا سازی) آنان و عدم قتل آنها جدا از پدران (یاشوهران) ایشان و اهل مقاتله ممکن باشد ؛ و همچنان قتل ایشان هنگام اسارت شان نزد مسلمانان نیز حرام میباشد.

---

[١١٠] . البخاري – فتح الباري ١١١/٦.

۲. **حالت تترُس** : و آن هنگامی است که کفار اطفال و زنان خویش و یا اسیران مسلمانان را برای خود سپر (سد مانع) از ضربات مسلمانان قرار دهند.

و جمهور فقهاء ازبین بردن و کشتن این سپر را که در اصل قتل و کشتن آنها جواز ندارد ، جواز داده اند ،

در حالیکه خون اسیران مسلمان حرام و قتل آنان جواز ندارد و همینطور زنان و اطفال کفار ، اما درین حالت تترُس شدید مجاهدین صرفاً قصد قتل کسانیرا دارند که کشتن آنان واجب است بدون آنانکه کشتن شان حرام میباشد ، بناً اگر کسی از گروه دوم کشته شوند گناهی بالای مجاهدین نیست و نه هم تکلیفی ، زیرا ایشان در آن تقصیر نداشته و معذور میباشند.

اما امام مالک و اوزاعي : با رأی جمهور و اغلبیت فقهاء اختلاف کرده اند و گفته اند : *لا یجوز قتل النساء و الصبیان بحال ، حتی لو تترس أهل الحرب بالنساء و الصبیان ، أو تحصنوا بحصن أو سفینة ، و جعلوا معهم النساء و الصبیان ؛ لم یجز رمیهم و لا تحریقهم*[111].

ترجمه : قتل زنان و اطفال در هیچ حالتی جواز ندارد ، هرچند اگر اهل حرب زنان و اطفال را سپر قرار داده باشند ، و یا اینکه در کشتی و یا قلعه ای سنگر گرفته باشند و همراه ایشان زنان و اطفال نیز باشد ؛ تیز باران کردن و به آتش زدن ایشان هردو جواز ندارد.

و شاید امام مالک حدیث صعب بن جثامه را منسوخ دانسته باشد ، همانطوریکه زهري به نسخ این حدیث اشاره نموده است ، و أبودواد این حدیث را از طریق زهري روایت کرده است که در اخیر حدیث زهری میگوید: «**ثم نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ذلک عن قتل النساء و الولدان**».

ترجمه: اما سپس نبی صلی الله علیه وسلم بعد ازین واقعه از قتل زنان و اطفال منع کرد.

اما رأی جمهور راجح تر است زیرا ایشان میان دو حدیث جواز و منع جمع کرده اند ، و هچنان نبی صلی الله علیه وسلم روز فتح به قتل جمیع کفار – بدون استثناء – دستور داده بود ، و گفته بود : «**أقتلوهم ولو وجدتموهم معلقین بأستار الکعبة– منهم جاریتان لبعدالمطلب**».

---

[111] . أوجز المسالک ۱۰/ ۲۲۴.

ترجمه: آنان را بکشید هرچند ایشان را معلق (یا ممتسک)[۱۱۲] به پوش کعبه ببینید؛ که از جمله آنها دو کنیز عبدالمطلب نیز بود.

۳. **حالت سوم:** کشتن آنتعداد ضعفاء (پیر مردان و غیره) که در جنگ با استعمال رأی ، فعل ، و یا مال اشتراک نموده است ، هرچند تمیز و جدا نمودن آنها از محاربین ممکن باشد.

همانطوریکه صحیحین قتل درید بن الصمة را که ۱۲۰ سال سن داشت و نابینا نیز بود ، توسط أبو عامر الاشعری رضی الله عنه در جنگ هوازن روز حنین روایت میکند ، زیرا وی با وجود این همه با اظهار نظر و نصیحت دشمن در جنگ مشارکت داشت ، مالک بن عوف از وی صرف نظر کرد ، اما أبوعامر الاشعري بعد از پیروزی در حنین و أوطاس وی را کشت، و – نبی صلی الله علیه وسلم برین کار وی اعتراض نکرد.

و همچنان مسلمانان زن یهودیه را که محمود بن مسلمه را در روز قریظه با پرتاب تیر (یا نیزه ای) بسوی وی بقتل رسانیده بود کشتند.

نووي میگوید: *أجمع العلماء على تحريم قتل النساء و الصبيان إذا لم يقاتلوا فإن قاتلوا ، قال جماهير العلماء : يقتلون.*

ترجمه: علماء بر تحریم قتل زنان و اطفال که در جنگ مشارکت ندارند اجماع کرده اند اما هرگاه جنگیدند ، جمهور علماء میگوید : کشته میشوند.

رأی ما درین مسأله :

میگوئیم: مالکیه در منع و تحریم قتل زنان و اطفال و اشخاص ناتوان و راهبان حتی در حالت تترُس تشدد کرده اند ، و در موقف کامل متناقض با شافعیه که قتل راهبان و کهنسالان کفار ، زنان و اطفال را در هرحالت جواز داده اند قرار دارند.

اما ما قول راجح درین مسئله را جواز قتل آنتعداد (از اطفال و زنانی ...) میدانیم که با محاربین در حالات تترُس و هجوم طوری آمیخته باشند که تفکیک آنان از یکدیگر ممکن نباشد ، همانگونه ایکه احناف نیز به آن قائل هستند ؛ یعنی: بعدم و تحریم قتل شان هنگامی قائل هستیم که انفراد یا جدا ساختن آنان از حربیان (مقاتلین) ممکن باشد ، زیرا اصل دز قتل مقاتله (یا محارب) بودن

---

[۱۱۲] . قرینه طلب امان است.

است ، بناً اگر از میان آنان کسانی بود که قتال و جنگ را علیه مسلمانان (با مال ، اظهار رأی یا ساختن استراتیژی جنگ....) تقویت میکرد ، آنانرا میکشیم.

از همین جهت احناف در باب جزیه قول برین دارند که از ایشان جزیه گرفته نمیشود بدلیل آنکه ایشان از اهل قتال نیستند.

طوریکه جصاص در أحکام القرآن (۲۸۹/۴) میگوید: لذا اصحاب ما میگوید: هرگاه از اهل قتال نبودند پس جزیه بر بالایشان نیست ، و میگویند: مانند؛ کور ، فلج ، یا معذور (زمنی[۱۱۳]) ، ویا پیر مرد بزرگسال (شیخ فانی) ، و همچنان زنان و اطفال زیرا ایشان اهل قتال نیستند ، (بسبب آنکه جزیه در برابر قتال ازیشان گرفته میشود....و اینکه عمر به أمراء لشکر نوشت : که از ایشان کسی را نکشند جز در حالاتی که ایشان در جنگ سهم گیرند) ، و این قول همه احناف در روایت مشهور شان میباشد- و درین مسئله حق با احناف بوده و رأی شان راجح و واضح میباشد.

اما شافعیه علت قتل آنانرا کفر میداند ، طوریکه الله متعال میفرماید:{ **فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**}.

و میگویند: این آیت عام بوده و همه مشرکین جز زنان و اطفال که با نص تخصیص شده اند شامل آن میگردند ، و بغیر این دو صنف باقی همه (بشمول شیخ کبیر فانی و راهب...) کشته میشوند.

اما در مورد راهبان همچنان قول احناف که قول جمهور نیز میباشد راجح است : یعنی آن راهبانی که با مردم اختلاط ندارند کشته نمیشوند ، اما کشیش ها که با مردم اختلاط و امیزش دارند کشته میشوند.

و در مورد شیخ هرم (پیر مرد کنهسال) : همچنان رأی احناف که رأی جمهور بدون شافعیه است راجح میباشد، که میگویند کشته نمیشود؛ باجي المالكي در شرح وصیت أبوبکر برای یزید بن أبي سفيان میگوید: مراد از آن شیخ هرم (یا شیخ فانی) است که در سنی رسیده است که توانانی

---

[۱۱۳] . الضمن : من زمانة : أوكسر ، أو بلاء في جسده ؛ و الزمانة : من كتب نفسه في ديوان الزمني ليعذر عن الجهاد ، أي سأل أن يكتب في جملة المعذورين./ النهاية في غريب الحديث – لابن الاثير : ج ۳ ص ۱۰۳.

حمل اسلحه و جنگیدن را ندارد ، و نه هم از نظریات وی میتوان مستفید شد ، و نه هم بعنوان مدافع از او کار گرفت ؛ پس این مذهب جمهور فقهاء است که چنین شخصی کشته نمیشود ، و این حکمی است که أبوحنیفه و مالک به آن قائل میباشند ، و از شافعی درین مورد دو قول نقل است : اولی- به مانند قول جمهور (جماعت) ، و دوم- کشتن چنین افراد ؛ و دلیل برآنچه گفته ایم ، قول أبي بکر رضی الله عنه است که مخالفتی از جانب اصحاب سراغ نداریم ، پس اجماع درین مسئله بر قول أبي بکر ثابت میگردد[١١٤].

بناً هم دلائل و هم عقل بجهت احناف درین مسئله میباشد ، زیرا ضمیر شخص قتل پیر مرد بزرگسال که عمر وی ٧٠-٨٠ سال است ، نمی پذیرد ، و یا قتل راهب که از زندگی و مردم گوشه نشینی اختیار کرده است؛ پس چگونه شخص چنین کار را انجام داده میتواند در حالیکه نصوص هم این رأی را تأیید میکند.

قطع درختان و تخریب بناء ها:

١. جمهور فقهاء از مالکیه ، شافعیه و احناف به جواز آن قائل هستند ، بدلیل آنکه نبی صلی الله علیه وسلم بعضی از درختان (خرما) بني نضير ، و تاکهای انگور را در طائف ، درختان خرما را در خیبر قطع نمود ، و منجنیق را بالای أهل طائف نصب کرد ، و اسامه بن زید را به «أبنی» فرستاد و برایش گفت: «**غر علی أبنی صباحا و حرق**»[١١٥].- ترجمه: بر قوم أبنی صبحگاهان هجوم بیآور و (درختان و مزرعه....ایشانرا) آتش بزن.

باجي المالكي میگوید: اما هرگاه شهر های مورد نظر امید برود که مسلمانان آنجا غالب میآیند ، پس نباید درختان مثمر آن قطع گردد ، و نه هم ساختمان هایشان تخریب گردد ، بدلیل توقع جازم بر استیلاء یافتن اسلام بر آن شهر و انتفاع مسلمانان از آنها ؛ اما اگر بدلیل دوری آن از مسلمانان و دار الاسلام به شهرهای کفر امید استیلاء یافتن مسلمانان بر بالای آن نباشد ، پس بناء ها (یا ساختمان ها) و درختان مثمر وغیره تخریب و قطع میگردند ، زیرا درینکار ضعف و توهین و اتلاف آنچیزی است که بر علیه مسلمانان استعمال و بکار برده میشود.

---

[١١٤]. أوجز المسالک : ٢٣١/٨.

[١١٥]. تقدم تخريجه.

امام مالک میگوید: همانا (أبوبکر) صدیق از تخریب شام نهی کرد ، زیرا میدانست که نصیب مسلمانان میگردد.

شافعي در الأم میگوید: درختان (خرما)[116]، و هرآنچیزی که در آن روح نیست قطع و به زده میشود.

۲. اما حنابله و أوزاعي : با جمهور درینمورد مخالفت کرده اند ، و تخریب آبادی را بدون نیاز مکروه دانسته اند؛ الخرقي میگوید: درختان شان قطع نمیگردد ، و نه زراعت شان به آتش زده میشود ، مگر درصورتیکه ایشان در سرزمین ما (دار الاسلام) چنین کرده باشند ، پس آنگاه عمل بالمثل باید صورت گیرد تا آنکه بازداشته شوند.

بناً به نظر ما رأی جمهور راجح است، زیرا در آنچیزیکه ضعف و توهین دشمن وجود داشته باشد باید انجام گیرد ، مگر درصورت ورد نص قطعی در منع از آن.

۱۲- قتل حیوانات:

۱. احناف و مالکیه به جواز قتل حیوانات کفار در هر حال هنگامیکه از گرفتن و بردن ایشان عاجز باشند ، قائل هستند ، و برابر است که این حیوانات مأکول (خوردنی) باشند ، مانند؛ شتر و گاو و گوسفند ، و یا مرکوبه (سواری) باشند، مانند؛ اسپ ، قاطر و مرکب.

زیرا عمل مطلوب و جائز درین موارد همانا تضعیف و ضربه زدن قوت دشمن میباشد ، همانطوریکه مالکیه میگوید: کشتن حیوانات مأکوله کفار جواز دارد و از آنجایکه ایشان خوردن مردار (المیتة) را جواز میدهند ، پس باید سوختانده شوند تا آنکه از آنها هیچ مستفید نگردند.

۲. حنابله و شافعیه : به عدم جواز قتل و یا عقیم ساختن ، و یا سوختاندن حیوانات که توانائی گرفتن و یا آوردن همه ای آنها از نزد کفار موجود نباشد ، قائل هستند.

و برای این رأی خویش به وصیت أبي بکر صدیق رضی الله عنه استدلال میکنند که میگوید: «**ولا تعقرن شاة و لا بعيرا الا لأكله و في رواية– الا لمأكله**».

ترجمه: و گوسفند یا شتری را عقیم نسازید جز برای خوردن ، و در روایت دیگر میآید: جز برای خورنده گان آن.

---

[116]. مراد از نخل یا درخت خرما: درختان مثمر میباشد.

و از جابر روایت است که میگوید: «**نهی رسول الله صلى الله علیه وسلم أن یقتل شيء من الدواب صبرا**»[117].

ترجمه: نبی صلى الله علیه وسلم از کشتن هر حیوانات در قید[118] با زدن آنها منع کرد.

رأی ما درین مورد:

رأی احناف و مالکیه را درین مسأله ترجح میدهیم ؛ و آن اینکه هرگاه توانائی آوردن و خارج نمودن تمامی حیوانات به دار الاسلام ممکن نباشد، کشتن آنها جواز دارد ، برای اینکه بقاء آنها برای دشمن سبب قوت میباشد ، زیرا بیع اسپ (و غیره مواشی) برای کفار در هنگام حرب (جنگ) حرام است ، پس چگونه ترک این حیوانات بدون عوض برایشان جائز بوده میتواند؟

طرح نقشه و پالیسی جنگ:

أبوبکر برای یزید بن أبی سفیان خطوط اساسی و اصلی جنگ را طرح کرد:

أبوبکر رضی الله عنه راهنما (landmarks) واضح ، و پلان دقیق در سیاست تعامل با کفار در هنگام جهاد ترسیم میکرد، و این طرح را برای یزید بن أبي سفیان هنگامیکه بسوی شام روانه بود بیان کرد: و گفت: من ترا به ولایت گماشته ام تا ترا بیآزمایم ، اگر نیک انجام دادی ترا به وظیفه ات باز میگردانم و درحقت افزایشی میآورم ، و اگر بد انجام دادی ، پس بر توست اختیار کردن تقوی از الله زیرا اوست که باطن ترا میبیند ، به مانند کسانیکه ظاهرت را میبینند ، و مقدم ترین مردمان به الله همانا شدیدترین و محکم ترین ایشان در تولی به او هستند ، و نزدیک ترین مردمان به الله حریص ترین آن در تقرب به او با توسل به اعمال خویش است.

و ترا به وظیفه خالد (بن سعید بن العاص) میگمارم.

پس برحذر باش از تعصب جاهلیت ، زیرا الله آنرا و اهل چنین اعمال را زشت میدارد ، و چون در پیشاپیش لشکر آمدی و حاضر شدی پس با لشکریانت نیک سخن بگو ، و با نیکی آغاز کن و به آنان مژده های نیک بده ، و چون قصد نصحیت ایشان کردی ، پس مختصر و مؤجز سخن بگو زیرا زیاد سخن گفتن باعث فراموشی بعضی سخنان دیگر میگردد ، تو خود را اصلاح گردان تا

---

[117]. مسلم.

[118]. صبر البهائم : حبسها و هي حية ثم ترمى حتى يقتل – یعنی: محبوس ساختن حیوان بعداً زدن آن تا حدیکه کشته شود.

مردم باتو به صلاح رفتار کنند ، نماز ها را به وقتش و با رعایت کامل رکوع و سجده و خضوع و خشوع ادا کن ، اگر فردستاده گان (نماینده گان) دشمن نزد تو آمدند پس ایشانرا گرامی دار ، و وقت کم آنانرا نزد خویش نگهدار ، تا در حالی اردو گاهت را ترک کنند که جاهل به آن باشند (یعنی از اسرار نظامی و پالیسی عساکر آگاه نگردند) ، و ایشانرا از اهداف و کار های خویش باخبر نگردان ، تا به نقاط ضعفتان پی نبرند و از پالیسی هایتان آگاه نشوند ، و با ایشان در نقاط پر ازدهام لشکر ملاقات کن ، و تنها تو مسئول گفتگو با آنان باش ، و کسی را جهت مذاکره و صحبت نزد ایشان نفرست ، اسرار خویش را برای آنان بیان نکن تا بعداً دچار مشکل و سردرگمی در امور خویش نگردی ، و چون قصد مشاورت با لشکر نمودی با ایشان صادق باش تا مشوره درست و صحیح دریافت نمائی ، و مسائل و حقایق را از ایشان پنهان مکن تا بعداً به آشیفتگی گرفتار نشوی ، از طرف شب با دوستان و نزدیکانت مباحثه کن تا از احوال نهان آنان باخبر گردی ، و حراست و پاسداری از معسکرات و عساکر را زیاد گردان ، و ناگهان و بدون خبر قبلی بر آنان سر بزن و چون یکی ازیشان را در غفلت از حراست (پاسداری) یافتی ، وی را بدون افراط تأدیب و مجازات کن ، و از طرف شب نگهبان بر بالای آنان تعین کن و نوبت اول را طویل تر از دیگران نما ، زیرا آن یکی آسان تر بدلیل نزدیکی اش به صبح میباشد ، و از تطبیق مجازات بر بالای مستحقین آن نترس ، و نه هم از حد بگذر ، و نه هم در آن عجله کن ، و از عساکرت غافل مباش تا فاسد نگردند ، و نه هم در پی جاسوسی بر آنان باش تا رسوا گردند ، و در پی کشف اسرار و نهان ایشان مباش و برآنچه ظاهر میکنند بسنده کن ، از هم نشینی با شوخ تبعان بپرهیز ، و با اهل صدق و وفاء همنشینی اختیار کن ، و هنگام رویا روئی با دشمن استوار باش و بزدلی و ترس برخود راه نده ، که مردم نیز بزدل و ترسو گردند ، و از خیانت در غنائم بپرهیز زیرا این کار سبب فقر و دفع پیروی و نصرت است ، و مردمانی را خواهید دریافت که خویشتن را صومعه ها محبوس ساخته اند ، پس ایشانرا به حال خودشان واگذار و نیز چیز های که برای آن خود را محبوس کرده اند (یعنی: تندیس ها و یا هرچیز دیگری که آنرا سبب تقرب یا عبادت میدانند). انتهی.

و کان حقا علینا نصر المؤمنین

و صلی الله علیه محمدا و علی آله و صحبه و من ولاه.

انتهی ایماناً و احتساباً خالصاً لوجهة الله تعالی

أبومصعب الخرساني